



نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۲



نشریه کارگر سوسیالیست
 شماره سوم
 تاریخ انتشار: ۲۵ اسفند ۹۰
 کانون سوسیالیست‌های کارگری
www.socialistworker.blogspot.com

مقالات مندرج در این شماره از نشریه:

- صفحه ۵ تشکیل‌های کوچک ارگانیک، گامی به سوی توده‌های گشتن مبارزه!
- صفحه ۶ امید راه سبز، ناکام شد!
- صفحه ۹ بازنگری سوسیالیستی به جنبش زنان، بعد از جنبش توده‌های ۱۳۸۸
- صفحه ۱۳ یونان سمبل مبارزه و مقاومت
- صفحه ۱۷ استثمار زنان کارگر نساجی اوج بربریت سرمایه جهانی
- صفحه ۲۱ اروپا آماده اشتعال است! آیا یونان می‌تواند جرقه آن باشد
- صفحه ۲۶ نجات یونان با زدن تیر خلاص
- صفحه ۲۷ پایان کار معاونت سینمایی ایران؛ افتتاح سازمان سینمایی ایران
- صفحه ۳۰ گفتگو باهم: قسمت دوم
- صفحه ۳۴ قیام در آمل

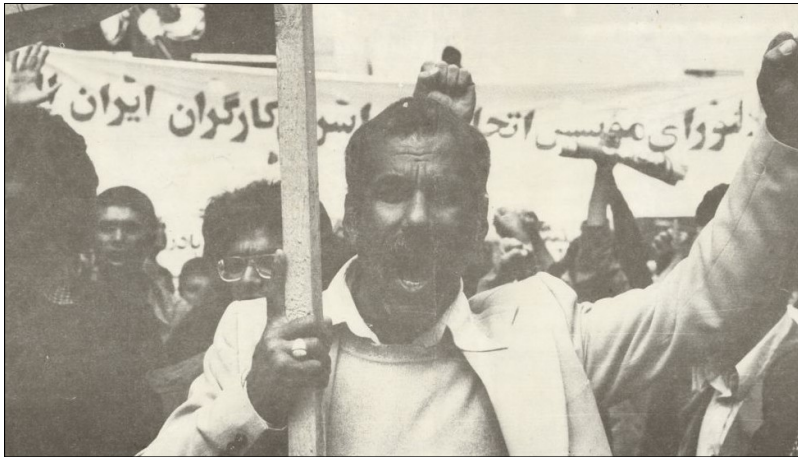


تشکل‌های کوچک ارگانیک، گامی به سوی توده‌های گشتن مبارزه!

عابد رضایی

ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر و با تأکید بر درس گرفتن از شکست‌های انقلاب روسیه و دیگر نمونه‌های احزاب موجود که در عدم ارتباط خویش با جامعه، تبدیل به سازمان‌های غیر کمونیستی و سکت شده‌اند، روی به مقاطعی از تاریخ مبارزه طبقاتی می‌آورند که در کل بی‌ربط به وضعیت موجود ماست. نمونه‌ای از آن شیوه‌ها و اصول همه‌گیر شدن حزب بلشویک در روسیه در مقطع انقلاب است، اما بدون درک این نکته که در شرایط کنونی نه حزب بلشویکی موجود است و نه ما در شرایط انقلابی زمان را سپری می‌کنیم. که دقیقاً در نقطه مقابل آن، یعنی در دوران وجود سازمان‌یافته نیروهای سرکوب در مقام دولت با شرایط روبرو هستیم. و باز هم در ادامه این باور، نیروهایی که از کمترین درکی از زندگی روزمره طبقه کارگر در مصاف با جمهوری اسلامی برخوردارند، نسخه‌ی ایجاد اتحادیه‌ها و دیگر تشکل‌های توده‌ای کارگری از نوع موجود یا سابقاً موجود در دنیای غرب که از درجه‌ای آزادی‌های سیاسی برخوردار است را برای جنبش روزمره موجود کارگران ایران می‌پیشنند، البته در اینجا، به اینکه چنین نسخه‌هایی در هوا پیچیده شده و مورد بحث قرار می‌گیرد، چرا که اساساً طرح چنین ایده‌هایی با آرزوی دستیابی بدان‌ها از

طرف احزابی که از هیچ پایگاه سیاسی‌ای در جنبش برخوردار نبوده و کمترین ارتباط ارگانیک و سازمان یافته نیز با آن ندارند لنگ در هواست، کاری ندارم. ولی باید درک نمود که مبارزه سیاسی جامعه و اقتصادی سیاسی کارگران در ایران در شرایطی دیگر شکل گرفته و شکل می‌گیرد که برای عبور از این مرحله و توفیق یافتن در



آینده با روش درس گرفتن از تاریخ، باید تمرکز بیشتری داشته باشد بر تجربیاتی که در اوج دوران اعمال قدرت سرکوب از سوی حاکمیت در برابر مبارزه طبقه کارگر صورت گرفته است که برای مثال نه نگاه کردن بر جنبش کارگری روسیه به عنوان یک تجربه بزرگ در دوران انقلاب اکتبر، که باید برای آموختن شیوه‌های سازماندهی نگاهی داشته باشد بر حضور و نوع فعالیت، فعالین کارگری و انقلابی در پیش از وقوع انقلاب، که حضور آنان در همان مقطع که فعالیت به صورت مخفیانه‌ی آن، نه به صورت فقط فردی که حتی جمعی و تشکل یافته اش، یکی از موجبات پدید آمدن انقلاب و پیروزی آن در شرایط خاص انقلابی بود.

در این خصوص چندی پیش رفقای کمیته نبرد کتابی را باز انتشار دادند تحت عنوان شورای بیکاران سن پترزبورگ نوشته سرگی مالی شف که دارای تجربیاتی ارزنده برای ارائه است، البته این کتاب برمی‌گردد به تجربیات یک فعال کارگری، در شورایی

مطلب را از اینجا آغاز می‌کنیم که در شرایط موجود سیاسی حاکم بر ایران که از درجه بالایی اختناق برخوردار است، ایجاد تشکل‌های توده‌ای می‌تواند بسیار سخت و در برخی مراکز با شرایط فعلی به نوعی غیر ممکن به نظر برسد، زیرا فشار سیاسی موجود که نتیجه حاکمیت فعلی است، در اکثر مواقع امکان بروز چنین تشکل‌هایی را به جامعه در گوشه‌های گوناگون آن نمی‌دهد.

در خصوص جنبش کارگری، که تنها برآمد توده‌ای آن به مثابه یک جنبش رهایی بخش در سطح رهبری جامعه می‌تواند شرایط ایجاد حزب نوین و فراگیر طبقه‌ی کارگر باشد، مشکلات ایجاد تشکل‌های کارگری، علاوه بر عدم امکان آن به شکل فیزیکی در یک جامعه می‌تواند پیش شرط‌های آمادگی ذهنی را نیز در بر بگیرد.

برای مثال، طی دوران حکومت جمهوری اسلامی به عنوان نماینده‌ی در قدرت سرمایه داری، نه تنها مجراهای ایجاد تشکل‌های کارگری به صورت آزادانه از بین رفته، که علاوه بر آن و متأسفانه، درک ضرورت ایجاد تشکل نیز به یک معنی گاه‌ا رنگ باخته است، و این چنین می‌شود که، کارگران در شرایط عدم وجود اطلاعات آزاد و دیگر مسائل، در مسیر مبارزه‌ی روزمره‌ی خویش، نه گامی به سوی اتحاد که به سمت نابودی خویش نیز گاه‌ا

برمی‌دارند، در این مورد می‌توان به خودکشی یک کارگر در برابر تهدید به اخراج از کار، در شرکت مزدا اشاره داشت که همین چندی پیش اتفاق افتاد.

البته ناگفته نماند که در این مسیر، فعالین کارگری، در مراکز تولیدی و نه در گوشه و کنار آن و به اسم فعال کارگری، تا کنون دست به تلاش‌هایی نیز زده‌اند که نمونه‌ی ایجاد دو

سندیکای کارگری شرکت واحد و نیشکر هفت تپه از این دست می‌تواند قلمداد گردد.

به هر روی، می‌خواهم بدان جا بروم که برخلاف تصور حاکم بر تعدادی از جریانات و افراد چپ و کارگری، ایجاد کمیته‌ها، کانون‌ها و دیگر تشکل‌های مخفی در یک مرکز تولیدی، بین چند کارگر و آن هم به صورت مخفی، می‌تواند گره‌گشای این امر باشد، به تعبیری باید گفت: در برابر آن تصویری که همه چیز را به یک باره و به صورت خلق الساعه می‌خواهد، در چنین شرایطی که حاکمیت، شرایط عینی و ذهنی ایجاد تشکل‌های کارگری و توده‌ای را به هر طریق ممکن که، سرکوب و سانسور اساسی‌ترین آنها بوده را در هم کوبیده، ایجاد چنین تشکل‌هایی در جامعه، که بتوانند ارتباط ارگانیک و تأثیر گذار خود را با محیطی که برای خویش در نظر گرفته‌اند، قطعاً می‌تواند یکی از راه‌کارهای گره گشای چنین وضعیتی باشد.

گاه‌ا رفقای ما، برای عبور از چنین مسیری و بیشتر در مسیر



بیکاران سن پترزبورگ در پیش و پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که تجربیات ایشان را در دوره فعالیت به صورت مخفی و علنی را بازگو کرده است.

واقعیت موجود آن است که بر خلاف ایده‌ها، تصورات و نسخه‌های پیچیده شده در دایره‌ی نشریات و انتشارات، سازمان-گروه‌های شبه متحزب چپ موجود، که هم اکنون به قدمت حداقل دو دهه است که سازماندهی مبتنی بر حضور اکثریت را به نوعی در دستور کار خویش و جنبش گذارده اند، نه تنها در این مسیر توفیقی به دست نیاورده، که ما با وضعیتی دیگر روبرو هستیم، چرا که حتی پاره‌ای تشکل‌های ایجاد شده بر این روش نیز، هر کدام تکه پاره شده و فعالین و رهبران ایجاد چنین تشکل‌هایی هم اکنون سالهاست که در زندان، روزگار سپری می‌کنند، از نظر شخص نگارنده، پیکره چپ موجود در سیاست پنجاه هفتی آن، حاکمیت و قدرت سرکوب آن را ساده انگارانه و به شیوه‌ای غیر سیاسی و مبارزاتی دست کم گرفته و بدین روش حتی گاهی به مرز آوانتوریسم انقلابی در غلطیده است، آوانتوریسمی فجع‌تر از نمونه‌های ماقبل انقلاب ۵۷ که تنها عده‌ای را با رعایت حداکثر نکات امنیتی بدین سمت سوق می‌داد که هم اکنون و بر اثر تعجیل‌های گاهی روشنفکرانه و خرده بورژوازی برای برخورد با واقعیت آرمان‌های ذهنی خود نه افرادی کم تعداد، که بنای سوق دادن یک جنبش را به سمت انفعال در پس قدرت سرکوب را دارد، و بدین شکل ایشان آنجا نیز که گامی بر داشته اند فوراً به شکست مواجه شدند.

وجود تشکل‌ها مخفی‌ای که در ارتباط با محیط خویش است، برای گذر کردن از موانع موجود و آن هم به شکل سازمان یافته و گسترده، می‌تواند برای ما حائز اهمیت باشد، واقعیت این است که شرایط فعلی حاکم بر جنبش کارگری و هر جنبش اجتماعی در ایران، فعلاً فاقد امکان گسترش سازمان یافته به شکل عمومی آن است و ما برای رسیدن به چنین نقطه‌ای، که یک ضرورت در پیشبرد امر پرولتاریا به عنوان یگانه آلترناتیو رهایی بخش در عصر مدرن است یعنی تاکید بر حضور توده‌ای طبقه کارگر در تشکل‌های مستقل خود و ساختن یک حزب تراز نوین و فراگیر کارگری، نه توانایی الگو برداری از اتحادیه‌ها و تشکل‌های بزرگ کارگری به شکل اروپایی آنرا داشته، که بیشتر باید بر روی مقاطعی که جنبش کارگری به شدیدترین شکل ممکن تحت سرکوب و پیگرد توسط دولت‌ها بوده رجوع کنیم، که روسیه‌ی قبل از انقلاب ۱۹۱۷ و تجربیات بسیار دیگری در اقصی نقاط دنیا می‌تواند چنین محلی برای ما تلقی گردد، البته ما نمونه‌هایی این چنینی را در تاریخ چپ ایران نیز دارا هستیم، که باز می‌گردد به حضور فعالین کارگری در قبل از انقلاب ۵۷ که در مرحله‌ای توانستند با ایجاد محافل کارگری به شکل انواع کمیته‌های کارخانه، اعتصاب و... یک انقلاب را به سرانجام رسانده و حتی بعدتر نیز مقاومت طبقاتی در برابر هجوم نیروهای اسلامی را تا حدودی سازماندهی کنند.



<http://komitenabard.blogspot.com/2011/04/1905.html>

لینک دریافت کتاب:

امید راه سبز، ناکام شد!

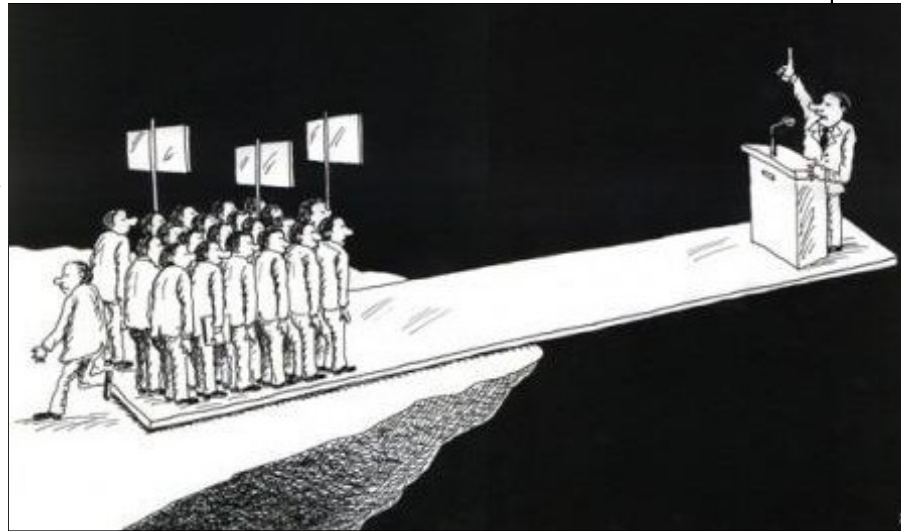
بهزاد بارخدایی

موجود در این جنبش توده ای به سمت و سوی میرفت که بنیان جمهوری اسلامی را بخاطر بیاندازد. جناح موسوی و کروبی، رنجور از استبداد جناح نظامیان و هراسان از انقلاب، جلو نیروی اجتماعی، جنبش مردمی را که می توانست اهرمی برای تغییرات واقعی جامعه باشد، گرفتند. آنها با یک سیاست روشن و استراتژی منسجم سیاسی قصد داشتند حرکت توده ای میلیونها انسان معترض به کلیت نظام جمهوری اسلامی را به نفع خود سمت و سو دهند، تا جائیکه مطالبات و خواسته های این جنبش نقبی به تغییرات بنیادی و ساختاری مناسبات سرمایه جمهوری اسلامی نزند. جناح اصلاح طلب انتظار داشت، مردم در مقابل استبداد بیش از سه دهه رژیم سرکوب و استثمار سرمایه تمکین کنند، و با حمایت خود این جناح را به قدرت برسانند، در حالیکه خود این جناح جزئی از این استبداد و رژیم سرکوب است. چرا باید فعالان جنبش های اجتماعی و توده های مردم برای تحقق خواسته های آنها که همان تن دادن به اسارت و بردگی نظام سرمایه اسلامی است به این یا آن جناح از حکومت پاسخ بدهند؟

همگی به خاطر داریم که در سال ۸۸ دعوای جناحهای ارتجاعی جمهوری اسلامی فقط بر سر قدرت بود و هیچ کدام از اینها توده های مردم را نمایندگی نمیکردند. بهمین دلیل زمانی که جناح کودتاچیان قدرت را بدست گرفت و جناح موسوی و کروبی را کنار گذاشت، جناح وا مانده از قدرت یاد مردم و بی حقوقی اشان افتاد تا از این طریق بار دیگر سوار بر موج توده ای ضرب شستی به حریف نشان دهند. اما از شانس بدشان این قضیه الله اکبر گویی و آرامش و سکوت چند هفته ای بیشتر به طول نانجامید و مردم و جنبش مردمی با توان و پتانسیل بالاتری ظاهر شد و رهبر و دیکتاتور را با هم زیر سوال برد و خواهان آزادی زندانیان سیاسی شد، تمثالهای سران رژیم به آتش کشیده شد، درو دیوار با شعارهای انقلابی آذین گردید و شعار سرنگونی رژیم اینجا و آنجا در میان اعتراضات خیابانی شنیده شد.

جناح رانده شده از قدرت که غیرواقعی خود را جناح اصلاح طلب نام گذاشته است، که بعداً به این میپردازیم، با ترس و وحشت از اینکه نتواند جنبش توده ای را مهار نماید، و پتانسیل موجود در جنبش کلیت رژیم را زیر سوال ببرد، در نتیجه پیشروی و متشکل شدن هر چه بیشتر توده های معترضی که بیش از ۳۰ سال زیر سرکوب کل این دستگاه حاکم، چه آنان که در قدرت مانده اند و چه اینان که از قدرت به بیرون پرت شده اند به همراه داشته باشد، فوراً شروع به التماس از رهبر و جناح نظامیان باقی مانده در قدرت کردند، و هشدار دادند که کاری نکنید که کل نظام و کلیت جمهوری اسلامی مانند رژیم شاه به زباله دان تاریخ سپرده شود. البته این وحشت واقعی بود، این پتانسیل برای رشد بیشتر حرکت برای یکسره کردن موجود بود، اما عدم تشکل و سازماندهی کارگران و دیگر نیروهای اجتماعی در این جنبش مهمترین دلیل بر خاموشی و عقب نشینی این اعتراض توده ای شد.

شورای هماهنگی راه سبز امید برای مقابله با جناح حریف که رهبران الله گو و مریدان راستین امام خمینی را از صحنه سیاسی به حاشیه خانه راهی کرده اند، فراخوانی را از سر استیصال فریاد زدند. فراخوان بر علیه این انتخابات و تحریم آن، دستکم از دیدگاه بسیاری از مردم ایران که توهمی به دو جناح نظامیان و کروبی و موسوی ندارند، جناح راه سبز امید را از افشاگری یا تبلیغ برای اثبات حقانیت خود بی نیاز نمود. تجارب انتخابات های قبلی همه همین واقعیت را نشان داده است. اما اکنون جناح حاکم رژیم با کنار زدن جناح حریف این توجه را به همه بازیگران و ناظران سیاسی داد که حتی نیازی به دورویی و پنهان کاری ندارد: جلب حمایت و میزان آراء در انتخابات هیچ تأثیری در نتیجه انتخابات و میزان قدرت او در حکومت ندارد؛ این ها در جای دیگری و با معیارهای دیگری و حتی در غیاب جناح مخالف هم تعیین می شود. اخیراً جناح اصولگرایان خود به دو دسته خامنه ای و احمدی نژاد تبدیل شده اند، و هر کدام نمایندگی و رهبری یک دسته را بعهده دارند. در واقع اصلاح طلبان بعنوان جناح مخالف به نوعی موضوعیت خود را از دست داده است. واکنش شوک آمیز جناح موسوی و کروبی به این سبب است. نه فقط امروز و فردا در قبال



انتخابات نهم، بلکه از این پس چه باید کرد؟

جناح امید راه سبز، به مردم ایران برای اعتراض بر علیه این انتخابات فراخوان داد، و مردم را به قدم زدن در پیاده روها همراه با سکوت و آرامش دعوت نمود. اما مردم به این فراخوان پاسخ ندادند، این عکس العمل تأثیراتی را در صحنه سیاست می گذارد که جای بحث دارد. بهترین شاخص این تأثیرات موقعیت آشفته ای است که این جناح در پرتو این انتخابات داشته و نقشه اش عملی نشد. نشان از این دارد که این نوع فراخوان به انتخابات بستر اصلی جناح موسوی و کروبی را از لحاظ سیاسی کاملاً حاشیه ای نموده است. ماهیت سیاسی این جناح و چهره سازشکارانه رهبران آن (موسوی و کروبی) از جنبش توده ای ۳۸۸ برای مردم آشکار شده است. دلایل هم این است، که اعتراضات و حرکتهای مترقی



شورای هماهنگی راه سبز امید یک جریان هماهنگ و نیروهای شرکت کننده در آن کاملاً یکدست نیستند، جمعی از جوانان متوهم به سران جنایتکاران سابقه دار جمهوری اسلامی هستند و راه رهایی را کماکان در کنار این شورا جستجو میکنند. جوانانی هستند که نقد به تاکتیکهای اعتراضی این شورا دارند و راه حل مشکل را در پیاده روی راه رفتن نمی دیدند و نمی بینند و معترض بودند که چرا فراخوان به خیابان آمدن طرح نشده است و جمعی هم نقد به شورا داشتند که چرا نوحه سرایی راجع به خشونت سرداده اند. همه شاهدند که کل این رژیم با سرکوب، شکنجه، تجاوز، اعدام و ... تا به همین روز باقی مانده است، یکپو یک جناح ورشکسته میخواد با سازش و مسالمت جناح نظامیان و بسیجیان و در اصل یاران دیرینه خود را سر عقل بیاورند. ترس از تغییر پایه ای و اجتماعی، ترس از دگرگونی نظام و سیستم موجود و ترس از انقلاب که در دستور خود از میان برداشتن نظام ستم و استثمار است را خشونت میداند.

اینها جز افتخاراتشان است که بهشان گفته میشود فتنه سبز و خود با افتخار از همین نام استفاده کرده و میگویند که فتنه برپا میکنیم. این صادقانه است که نام بیشتری از این بر روی خود نمیگذارند، چون در مقابل جناح دیگر فقط مقداری عشوه و فتنه گری کردند و دیگر بس. جز این هم نمیتوان از این جناح که دست در دست با جناح دیگر سالها مشغول سرکوب، کشتار، اعدام، زندانی کردن و دستگیری بودند، کار دیگری انتظار داشت.

هم اکنون هم دو رهبر فتنه گر، موسوی و کروبی فقط محکوم شده اند که در خانه خود باشند و یارانشان فریاد میزنند که در شرایط بدی بسر میبرند و یاران نیمه راه برای آنها کاری انجام نمیدهند تا آزاد شوند. این هم از عجایب است، زندانهای ساخته شده اینها و در شرکایشان مملو از کارگران زندانی و زندانیان سیاسی است و در بدترین شرایط بسر میبرند، فقر و بی خانمانی برای اکثریت جامعه بیداد میکند و هزاران فجایع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در این ۳۴ سال گذشته در جریان بوده است و اینها نگران حال این دونفر که در جای امن از تامين اقتصادی و ... برخوردارند، هستند! میگویند، موسوی اخیراً در تماس تلفنی با خانواده اش خبر از این داده، کماکان به راه خود ادامه خواهد داد. ادامه راه موسوی برطبق آنچه که اعلام کرده، ادامه راه امام و نجات اسلام بود، که این خود بیش از هر چیزی گواه است که راه امام جز سرکوب و بی حقوقی مگر چیز دیگری بود و هست. دقیقاً همان راهی که اکثریت جامعه را به بیکاری، فقر، اعتیاد، فحشا، جنگ، زندان، شکنجه و ... کشاند. فلاکت اقتصادی و سیاسی از زمان امامشان شروع شد و بعد از او هم بدست همین جماعت بی وقفه ادامه یافت.

فراخوان ۲۵ بهمن در میدیای امپریالیستها به بحث گذاشته شد، متوهمین سبز تصور داشتند که مردم به فراخوان آنها گوش فرا داده و با سکوت در پیاده رویها قدم میزنند. فراخوان بی محتوا و لوٹ شده این جماعت بی جواب ماند و در بعضی از مناطق درگیریها و دستگیریهای صورت گرفت که در اصل ربطی به این جماعت نداشت، افرادی با ابتکارات فردی ظاهر شده و شعار دادند و اعتراض کردند. میدیای امپریالیستها در دوره های گذشته سعی کرد که جنبش اعتراضی مردم که در عمل ربطی به جناح موسوی و کروبی نداشت را به کاسه شکسته آنها بریزد، که طبیعتاً بر کسی این مسئله پوشیده نیست. همین میدیای تصور میکرد که این فراخوان شروع حرکت مهمی خواهد بود، اما مات و متعجب از اینکه اتفاقی

نیافتاد و پاسخی نگرفت، در مصاحبه های مختلفی که برای بررسی از این فراخوان بی جواب مانده ترتیب داده بودند، یکی از طرفداران شورا به نام امیر ارجمند از تب و تاب نیفتاده و رضایت خود را از این فراخوان بی جواب اعلام کرد! و در مورد دلیل سکوت و پیاده روی در پیاده رویها را این ذکر کرد که میخواستیم شهروندان هزینه کم در این حرکت بدهند! و بی پایه طرح کرد که پتانسیل بیشتری موجود است! این خزعبلات حتی مصاحبه کنندگان راست مدیا را قانع نکرد، چه برسد به دیگران. در این مدت که شورای هماهنگی راه امید سبز تمام زور خود را میزد تا کاری انجام دهد، درون جمع خود مباحث زیادی از طرف طیف جوانانش صورت گرفت و غیر جدی بودن فراخوان و این حرکت را به اشکال مختلف به نقد کشیده بودند. بهر رو جماعت خودی درون این جمع دستشان آمده بود که اینها ترس از به میدان آمدن مردم دارند، در واقع سیاست دو جناح در برخورد با حرکت توده های مردم تفاوتی با هم ندارد، فقط جناح موسوی و کروبی دلخوریشان رانده شدن از قدرت در دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی است.

این جناح جمهوری اسلامی که به اصلاح طلبان لقب دارد، دنبال تغییرات و به قول خود راه اندازی اصلاحاتی در رژیم است تا بتوانند، جمهوری اسلامی را حفظ کرده و با رفرم در رژیم طول عمر ننگین این نظام را طولانی کنند. اینها برنامه اقتصادی و سیاسی شان منطبق با منافع سرمایه و صاحبان سرمایه است و نیاز در همراهی با دیگر دولتها و ارگانهای وابسته را برای ادامه حیات ضروری میدانستند. رفرم و اصلاح طلبان اسلامی، دموکراسی و آزادی اشان هم در چارچوب همین سیاست معنی پیدا می کند؛ نه

تشکلهای کارگری و غیر قانونی نامیدن این تشکلهای ایستادند، حال که خود از قدرت بیرون گذاشته شده اند، فریاد زده میشود که جناح دیگر تحمل احزاب دیگر را ندارند. مگر شما داشتید و دارید. اصلاحاتی ها هیچگاه حتی در حرف هم هیچ صحبتی از بهبودی برای مردم نکرده اند و سوال این است که اینها چرا لقب اصلاحاتی بخود داده اند؟ همانطور که قبلاً گفته شد، اینها اصلاح بالا را مد نظر دارند تا به سرمایه داران و صاحبان سرمایه نشان دهند که منافع آنها را بهتر از جناح در قدرت تامین میکنند و نه هیچ چیز بیشتر.

جواب این اوضاع و شرایط، هیچکدام از این جناحها و باندهای جمهوری اسلامی نیستند، اینها همگی امتحان خود را پس داده اند و اینها همان دسته ای هستند که انقلاب مردم علیه نظام گندیده سلطنتی را با کمک دولتهای امپریالیستی در نیمه راه رها کرده و به شکست کشاندند و خود با بدست گرفتن ابزارهای سرکوب همان نظام شکست خورده و ایجاد تغییرات اداری و جزئی، راه متوقف شده رژیم شاه را با اسم جمهوری اسلامی ادامه دادند.

و این واقعیتی است که برای برون رفت جامعه از این اوضاع نابسامان و بشدت بحرانی روی کار آمدن این جناح یا آن جناح کارساز نیست، تنها جنبش های اجتماعی حق طلب و آزادی خواه در همراهی با مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری می توانند افق پیشروی برای برقراری حقوق مدنی و آزادی های دموکراتیک را بگشایند. در ایران امروز نه طبقه متوسط محبوب اصلاح طلبها، بلکه طبقه کارگر است که پرچم دار آزادی است. نه راه حمایت انتخاباتی از اصلاحگران حکومتی، بلکه تدارک برای انقلاب علیه نظام سیاسی و اقتصادی موجود یگانه راهی است که به آزادی می رسد. آینده سیاسی ایران را نه اصلاح طلبان و متحدینش، بلکه سوسیالیسم شکل می دهد.

اصلاح و رفرمی برای جامعه و یا شهروندان. این اشتباه محض است که چنین تصور و انتظاری داشت که اینان قرار است بهبودی را به ارمغان بیاورند، و برنامه های رفرمی آنها در حد احزاب سنتا رفرمیستی عمل کند، و یا با رفرم و اصلاحات جامعه را از اینهمه فقر و فلاکت نجات دهند. خود همین رفرمیستهای قدیمی و احزاب سوسیال دمکرات که زمانی پز دولت رفاه را میدادند، شروع به پس گرفتن تمامی آن رفرمهای اجتماعی کرده اند و دوره این گرایش مدتها است که سرآمده است. اینها امروز خودشان هم چنین ادعائی ندارند. این کهنه کاران رفرمیست اقدام به قلع و قمع کردن تمامی امکانات اجتماعی کرده اند و برایش تتر و تئوری صادر میکنند و توجیح اقتصادی و سیاسی می آورند و دست در دست احزاب راست و افراطی مشغول بیکارسازی، خصوصی کردن تمامی اموال عمومی و فروش مدارس و مهد کودکیها و بیمارستانها و خانه سالمندان و پست و راه آهنها و ... هستند. وای به حال طرفداران راستین امام که به عنوان اصلاح طلب ظاهر شده اند. دوره این رفرم بازیها و احزاب رفرمیست با اتمام جنگ سرد و از میدان بدر شدن شوروی سابق و سرمایه داری به اصطلاح دولتی سالهاست که تمام شده است. گرچه که بورژوازی شکست یک نوع از سرمایه داری را شکست سوسیالیسم جار زد. با گذشت زمان بر همگان آشکار شد که دنیای تو خالی که فریاد زدند تو زردتر از آن است که بتوان نظم نوین جهانی به آن نامید، همان نظام گندیده را با بوق و کرنا به خورد عده ای ساده لوح برای مدتی دادند. اما شکست فجیعانه و بحران خانمان بر انداز سرمایه که کماکان در جریان است، آبرویی برای آنها به جا نگذاشته است. امروز شاهد جنبشهای دولت برانداز، شورشها، اعتصابات و اعتراضات وسیعی در سطح جهانی هستیم و آنطور که شواهد نشان میدهند، خاموشی در میان نیست. انگار شبح سوسیالیسم، بار دیگر در گشت و گذار است و دولتهای اروپایی و غیره به لرزه افتاده اند.

بهررو این سوء تفاهم اصلاح طلبی را باید در میان جوانان و دنباله روان ساده لوح از میان برد.

همانطور که گفته شد، اینها اصلاحاتی در چارچوب مناسبات رژیم جمهوری اسلامی میخواهند و در جستجوی جاه و مقامی در قدرت و تامین منافع خود در بالا میباشند. همچنانکه آزادی و دمکراسی برایشان در میان فرقه سرمایه داران و صاحبان سرمایه مد نظر است و قرار نیست از سرسوزنی از آزادی و دمکراسی عاید شهروندان شود. همین رهبران اصلاحاتی تا همین دو سال پیش در همین دستگاه سرکوبگر مشغول حمله به اعتصابات کارگری و به گردهمایی های کارگری بودند، فعالین کارگری بیشماری را به زندان انداخته و به شدیدترین شکلی درمقابل



بازنگری سوسیالیستی به جنبش زنان، بعد از جنبش توده ای ۱۳۸۸

سحر صبا



مقاله حاضر بطور مشخص به نقش گرایش‌ها موجود در جنبش زنان بعد از جنبش توده ای ۱۳۸۸، و به ویژه عدم حضور این جنبش در صحنه مبارزاتی امروز می‌پردازد.

جنبش زنان در مقایسه با دیگر جنبش‌های اجتماعی با دشواری‌هایی تا به امروز مواجه بوده است. این دشواری‌ها تا کنون موانعی در ایجاد راهکارهای انقلابی بوجود آورده، و بدین علت نتوانسته اهداف و نقشه عمل‌های هدفمندش را بخوبی ایفاء نماید. جنبش زنان از طبقات اجتماعی مختلف و متضاد تشکیل شده و گرایش‌ها مختلف را نمایندگی می‌کند. هر یک از این گرایش‌ها راه حل و پلاتفرم‌های خود را برای حل مسائل این جنبش ارائه می‌دهند. مشی لیبرالی در جنبش زنان، بنا به حضور مستقیم طبقه متوسط در آن، از پایه مادی قوی تری برخوردار است و قدرت بیشتری در باز تولید خود داشته است. یکی از شاخص‌های دست بالا داشتن این خط مشی لیبرالی در جنبش زنان کمپین یک میلیون امضاء میباشد. و همچنین این گرایش تلاش نمود هژمونیش را بر جنبش زنان در طول جنبش توده ای مردمی ۸۸ اعمال نماید.

جنبش حاضر زنان محصول تحركات وسیعی از زنان در طول بیش از سه دهه یعنی از مقطع انقلاب ۵۷ تا کنون میباشد، که زنان را در تجمعات وسیع به خیابان‌ها به مبارزه دسته جمعی کشانده است. زنان در این مبارزه خستگی ناپذیر در طول این سالها رژیم استبداد اسلامی را برای احقاق حقوق خود به چالش کشیده اند. در جریان این مبارزه نسل جدیدی پا به میدان گذاشته که انقلاب را ندیده و تجربه نکرده است، اما به یمن سواد و فرهنگ سیاسی و بالا رفتن سطح آگاهی، و از همه مهمتر ظلم و ستم بی حد و حصری که به دلیل جنس زن بودن بر آنها روا شده است، از تکاپوی مدام و مبارزه برای برابری در حقوق فردی و جایگاه اجتماعی خود و کسب آزادی لحظه ای از پای ننشسته اند. در طول یک دهه گذشته با روی کار آمدن اصلاح طلبان خط سیاسی ای تحت نام گرایش لیبرالی بر جنبش زنان تاثیر گذاشته است، این گرایش سیاست و راهکارهایی در پیش گرفته که همواره معطوف به اصلاحات آرام و تدریجی ست و متکی به تغییرات در چارچوب قانون میباشد.

در طبقه متوسط یک قشر فعال و با سابقه لیبرال حضور دارند که تا به امروز نقش هژمونیک در این جنبش داشته و تلاش نموده اند بر مبنای قانونگرایی مدنی حرکت زنان را مهار نمایند، اما این جنبش و زنان مبارز و فعال در آن با پشت سر گذاشتن موانع سر راهشان، از نوع قانونی و مذهبی، در عمل و در زندگی اجتماعی روزمره آنان، از پوشش و حجاب گرفته، تا تن ندادن به ازدواج‌های اجباری و حق برابری در طلاق، منع تعدد زوجات، حق بدون قید و شرط اشتغال، لغو قانون قراردادهای موقت کار و استخدام زنان و مردان با قراردادهای رسمی؛ رشد و اعتلایشان در عرصه های اجتماعی، هنری و آموزش عالی، اشتغال در حرفه ها و رشته های مختلف، و بکار بردن ابتکار عمل و یافتن راه حل های مناسب برای حل مشکلات مشترک روزمره آنان در محل زندگی و کار، در هر عرصه ای جاری بوده است. اینها نشاندهنده پتانسیل مبارزه زنانی است که بطور روتین در مقابل سرکوبهای استبداد

حاکم قد علم نموده اند، و از طرف دیگر در تلاش هستند با گرایش لیبرالی حاکم که قصد مهار کردن حرکت‌هایش را دارد، به مبارزه برخاسته و بر آن فائق آیند.

حرکت فعال زنان بنا به ماهیت انقلابی بودنش توانسته در بسیاری از موارد در مقابل تلاش‌های اصلاح طلبان که می‌خواستند از این جنبش به عنوان ابزاری برای به قدرت رسیدن خود یا حفظ قدرت رژیم اسلامی استفاده نمایند، و یا مانعی بشوند بر سر راه انقلابی شدن آنها، بایستند. این حرکت با یک جهت گیری سیاسی درست بمثابة یک نیروی اجتماعی بر علیه قوانین سرکوبگرانه زن ستیز جمهوری اسلامی و سلب حقوق فردی و اجتماعی زنان به مبارزه برخاسته است. و بطور پیگیر و مداوم در اعتراضات روزمره اش ملاک و معیارهای قوانین زن ستیزی را زیر پا می‌گذارد و بر این تلاش است که ارزشهای مترقی اجتماعی را به جای آن جایگزین نماید.

در جنبش توده ای ۸۸ زنان در سطح بسیار گسترده ای به خیابان‌ها ریختند و فعالانه در این عرصه شرکت نمودند. در ابتدای شروع جنبش عمومی تحركات زنان متأثر از سیاست‌های اصلاح طلبان و جنبش سبز بود اما بمراتبی که جنبش به جلو صحنه می‌آمد و رو به جلو حرکت میکرد از حیطه هژمونی قانونگرایان مدنی خارج شده و خود سیستم نظام جمهوری اسلامی را به چالش می‌گرفت. آن چه اتفاق افتاد این بود که بخش بزرگی از زنان و بویژه بسیاری از نیروهای سابقا فعال در جنبش مدنی زنان به شکلی گسترده و تعیین کننده در جنبش توده ای جاری شرکت کردند و بخشی از آنها در طول این مبارزه کوتاه مدت به این نتیجه رسیدند که برای دست یابی به خواست های برابری طلبی و مدنی شان دست کم نیاز به تغییر ساختارهای سیاسی است. آن ها با توانایی های معینی در جنبش اعتراضی توده ای شرکت کردند، با نقش

رفت و آنها سعی داشتند آن را مهار نموده و به مرحله شروعش باز گردانند.

زنان با فعالیت چشمگیر خود تا حدود زیادی خواست‌هایشان را در جنبش جاری توده ای منعکس نمودند تا جاییکه جامعه را وادار کردند که نیرویشان را به شکل نیروی تعیین کننده ای به حساب آورد و حقوق زنان را در زمره حقوق دموکراتیکی که خواست کل جامعه است برشمرد. مبارزه زنان مبارز که طیف وسیعی از زنان اقشار و طبقات مختلف را تشکیل میداد و بطور مشخص زنان کارگر هم بشکل پراکنده در این جنبش حضور داشتند تا جایی پیش رفتند که شور و اراده خود را برای تغییر نظام سیاسی حاکم نشان دادند البته اگر این روند مبارزه ادامه می یافت ضرورت دست بردن به بنیادهای اقتصادی سرمایه داری هم در دستور کار این جنبش قرار میگرفت. بحران اقتصادی ای خانمان براندازی که جامعه ایران را در بر گرفته و به سرعت رو به افزون است، سطح معیشت کارگران و زحمتکشان و توده های مردم را مورد حمله قرار داده، و هر روز عمق بیشتری می یابد. این بحران اقتصادی، بحران سیاسی جدی را همراه خواهد داشت، و توده های زحمتکش مردم با مسائل و معضلات اجتماعی و اقتصادی بمراتب دشوارتری روبرو خواهند شد. آن وقت نیروهای مبارز شرکت

کننده در جنبش توده ای و مدافعان خط مشی لیبرالی در جنبش مدنی زنان با این مواجه خواهند شد، که متحقق شدن حقوق مدنی مردم و برابری حقوقی زنان به رفاه و اقتصاد ربط مستقیم و جدی دارد، و برای دست یابی به حقوق مدنی مجزایی که آنها ادعایش را دارند باید به ساختارهای اقتصادی دست برد.

در جنبش توده ای، گرچه هژمونی گرایش لیبرالی بر حرکت زنان کاملاً



محسوس بود اما، زنان مبارز با حرکت‌های ساختار شکنانه گام‌های محکمی در تضعیف و غلبه بر این هژمونی بر می داشتند. حرکت‌های موجود در جنبش، حاکی از این بود که جنبش‌های اجتماعی و جنبش توده ای در تطابق با هم حرکت نموده، و حرکت خود را در یک منفعت مشترک دنبال می نمایند. اهمیت نقش تعیین کننده ای که زنان مبارز در گسترش و رادیکالیزه نمودن جنبش ضد استبداد ایفا نمودند در آن بود که آنها انزوا طلبی سیاسی و اجتماعی زنان را در مبارزه با نظام زن ستیز درهم شکستند، و اگر جنبش‌های دیگر اجتماعی بویژه جنبش کارگری به عنوان یک طبقه در این جنبش توده ای ظاهر میشد در نتیجه زنان در اجتماعات بزرگ و فعال خود می توانستند متحدین خود را در طبقات پیشرو جامعه و در تقابل با طبقات و اقشار مرتجع نظام حاکم گسترش دهند و حرکت زنان را از سیطره هژمونی خط مشی لیبرالی خارج نموده و آنها را به حاشیه برانند. واضح است این جریان لیبرالی امروز حاشیه ای شده و فعالیت زنان را هم در سطح وسیعی به انزوای سیاسی و اجتماعی سوق داده است، و

فعال و انکار ناپذیرشان در رادیکالیزه نمودن آن نشان دادند که برای دست یافتن به برابری جنسیتی و حقوق برابر با نظم و ساختار سیاسی حاکم مواجه اند و این مانع را باید از سر راه بردارند. آن تحلیل و نظری که حرکت‌های اجتماعی برای کسب حقوق مدنی را از مبارزه برای تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی جدا می ساخت و سعی می کرد راهکارهای خود را ارائه دهد با اوج گیری و رادیکالیزه شدن جنبش توده ای به چالش گرفته شد. خط مشی لیبرالی که سیاست خود را بر مبنای اصلاحات آرام و تدریجی و با اتکاء به تغییرات قانون گرایانه بنیان نهاده بود و انتظار میرفت که در جنبش توده ای با همین ملودی حرکت زنان را تحت هژمونی خودش به حرکت وادارد، با عروج یک جنبش توده ای روبرو گشت که مصمم به عبور از نظام حاکم بود. جنبش زنان با یک واقعیت انکارناپذیر روبرو شد، آنهم شرکت جمع‌های گسترده ای از زنان بود که در ضمن اینکه خود جزیی از این حرکت رادیکال بودند اما در سمت و سو دادن آن هم نقش فعال داشتند و به این ارزیابی رسیدند که راهکاری که بمدت یک دهه ست که در جلو صحنه تحت نام جنبش مدنی، قرار گرفته و وعده و وعید می دهد و سعی کرده حرکات اجتماعی زنان را سازمان بدهد، قادر نیست این جنبش را به اهداف برابری طلبانه

اش برساند. جایگاه تازه ای که زنان در جنبش توده ای مردم ایران علیه دیکتاتوری نظام حاکم یافتند تحولی کیفی در سیر پیشروی جنبش زنان ایجاد کرد و همین موجب می شود دوران مسلط شدن خط مشی لیبرالی در جنبش زنان در ایران بدرجه ای رنگ ببازد، و راه کارهای دیگری که تا کنون کمتر به تصور می آمدند و یا دشوار می نمودند ارائه داده شوند و امکان تحقق یابند. بعنوان مثال این راهکارها عبارت

بود از: زنان با شرکت خود در جنبش توده ای توانستند خواست‌های مدنی و حقوقی اشان را به این جنبش علیه دیکتاتوری نظام حاکم در جهت تغییر ساختار سیاسی که آزادی را بدنبال دارد ربط دهند. و نتیجه حاصل از این حرکت زمینه را برای استراتژی سوسیالیستی، و ایجاد تشکلهای توده ای زنان فراهم نماید. در پایبندتر به این راهکارها بیشتر پرداخته خواهد شد.

اوج جنبش توده ای بسویی میرفت که امکان تعرض به ساختارهای سیاسی و اقتصادی رژیم را عملی می ساخت، اصلاح طلبان و لیبرالها در رودروی با این حرکت به وحشت افتادند و معادلات آنها بر هم زده شد، تلاش نمودند که جنبش مزبور از چارچوب انتخابات فراتر نرود و از تعرض به ساختارهای سیاسی ممانعت بعمل آید. ترس آنها از این بود با رشد جنبش توده ای طبقه کارگر و نیروهای رادیکال به این جنبش راه یابند و تمام طبقات متخاصم درگیر در جنبش خواسته های دموکراتیک خود را مطرح نموده و به یک نیروی اجتماعی بزرگی بر علیه رژیم سرمایه تبدیل شوند. البته جنبش از حد و مرزی که آنها برایش تعیین نموده بودند فراتر



سیاست حفظ مناسبات سرمایه جمهوری اسلامی است. زمانی که حرکت زنان در جنبش توده ای با یک پتانسیل قوی به میدان آمد و تا جایی پیش رفت که قصد دست اندازی به ساختارهای سیاسی دیکتاتوری حاکم را داشت، این خط مشی احساس خطر نموده و سعی نمود این حرکت را از مسیر واقعی خود متوقف نماید. تا جایی که این حضرات ضد خشونت امروز در منازلشان حبس شده اند و تحت پیگرد قانونی قرار گرفته اند، مورد خشونت و تنبیه همین حکومت سرمایه ای هستند که با چنگ و دندان در حفظ آن تلاش نمودند. در حال حاضر برای رهایی از این منجلاب دنبال راه حل و آلترناتیو میگردند. این بار راه برون رفت خود را در حمایت از امپریالیستهای غربی جستجو می نمایند. در جنبش زنان استقبال از سیاستهای به اصطلاح "یاری گرفتن" از امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا، برخی از کنشگران جریان "کمپین یک میلیون امضاء" بوده که اعلام کرده اند: "ازادی" را هر که بیاورد خوش است! و چشمشان را به مداخله نظامی آمریکا در ایران دوخته اند. این ها تا دیروز جلو جنبش توده ای مردمی که حرکت زنان بخش اعظم آن را تشکیل می داد گرفتند، امروز که تحریمهای اقتصادی امپریالیستها توده های مردم را به فلاکت و فقر روز افزون کشانده و زمزمه های جنگ امپریالیستی از گوشه و کنار به گوش میرسد این دنبالچه های امپریالیستی مردم را به همراهی نیروهای ناتو دعوت می کنند و الگو برداری از لیبی و نقش نیروهای ناتو و امپریالیستهای اروپایی و آمریکایی بعنوان یک نمونه مشخص و شکست خورده را تبلیغ نموده و آن را تحت تنها آلترناتیو راه رهایی از استبداد حاکم به مردم ایران ارائه میدهند. نوسان میان سرخوردگی از جناح های حکومت و روی آوری مجدد به آنها، نوسان میان دنبالچه سیاست آمریکا شدن یا دست شستن تام و تمام از عرصه سیاسی و رو کردن به عرصه "فرهنگی"، همه و همه در صفوف جریان لیبرالیسم ایرانی بازتاب یک حقیقت عینی است و آن این است که نمی خواهند و نمی توانند سیاستی را اتخاذ نمایند که دست به ریشه ببرد و تغییر در ساختارهای سیاسی و اقتصادی را خواستار شود که ضروری اند و بنا براین از پایگاه و نفوذ محکمی در بین توده های مردم برخوردار نیست. این چراغ سبز دادن به امپریالیستها در قالب یک نگرش مخرب در بین بسیاری از سخنگویان جریاناتی که زمانی منتسب به کمپین یک میلیون امضاء و بعدها منتسب به "جنبش سبز" بودند را می بینیم. اینها که یک بخش از حرکت زنان را شامل می شوند مشغله اشان این است که تحولات انقلابی روی ندهد و سرو کله طبقه کارگر و چپ در این اوضاع پیدا نشود. نگرانی آن ها بیشتر از رو آمدن نیروهای انقلابی و سیر اوضاع به سمت انقلاب است.

در کل ما می دانیم لیبرال ها راه مسالمت آمیز و بدون خشونت را تبلیغ می کنند: آنها معتقد به پیشروی جنبش ها با تکیه به نیروی اتحاد خود، عقب راندن عملی نظام سرکوبگر حاکم، کسب عملی آزادی های دموکراتیک و امتیازهای رفاهی نیستند، و تا جایی که بر بستر عینی یک بحران اجتماعی جنبش های اجتماعی قادر باشند نظام سیاسی را سرنگون نمایند و ایجاد تغییرات بنیادی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی را عملی کنند را نفی می نمایند. نام این استراتژی راه انقلابی است، و هدف لیبرالیسم ایرانی با چنین مختصاتی خصومت با انقلاب است.

مدعیان خط مشی لیبرالی با تمام قوا سعی نمودند میسر جنبش زنان

ظاهرا اثری از فعال بودن زنان در سطوح مختلف جامعه بعنوان نمادی از این جنبش دیده نمیشود. این انزوا سیاسی گرایش لیبرالی، و به حاشیه رانده شدن آن نه به خواست واقعی خودشان بلکه در تقابل با جناح حاکم اتفاق افتاده است. سوال این است که، فرض کنیم حتی گرایش لیبرالی در جنبش زنان فعال شود و بدرجه ای هم نفوذ بدست آورند، چه راهی پیش پای جنبش زنان می گذارند؟ چه استراتژی سیاسی ای را تبلیغ می کنند؟ نهایتاً به اینجا رسیده که بعنوان نیروی بازدارنده حرکت های رادیکال زنان را مهار نموده تا فراتر از اصلاحات آرام مدنی پیش نروند، مبادا موجودیت نظام حاکم جمهوری اسلامی را بخطر بیندازند.

خط مشی اتخاذ شده گرایش لیبرالی بر این مبنا است که شرایط دستیابی به حقوق مدنی برابر برای زنان را جدا از تغییر دادن بنیان های سیاسی و اقتصادی مد نظر دارد و در کل حتی به آزادی بیان و عقیده و تشکل آن را بی ربط میداند. آنها معتقدند شیوه های مبارزه در حال تغییرند و زمان انقلابات با خشونت باید روزی خاتمه یابد. مردم باید با آراء خود و از طریق مسالمت آمیز بتوانند سیستمی را کنار بگذارند نه از طریق دگرگون کردن بنیانهای اقتصادی که قطعاً با خشونت روبرو خواهد بود نظرشان این است که تحولات در جوامع انسانی هر چه متمدنانه تر و انسانی تر صورت گیرد و انسانها بتوانند خواسته های خود را بدون نابودی یکدیگر به پیش برند. چون هر قدرتی که با زور بر سر کار آید، هرگز این ابزار را کنار نخواهد گذاشت. تحولات اساسی بدون خونریزی باید ممکن شود و جوامع انسانی باید مکانیسمهای دیگری برای تحولات اجتماعی پیدا کنند. انسانهای متمدن بسوی جوامعی میروند که دولتها با جلب نظر مردم روی کار باشند نه بزور اسلحه. زمانی که اسلحه و زور حرف میزنند، جایی برای منطق و استدلال باقی نمی ماند. جنبش زنان پتانسیل تحول در مبارزات اجتماعی و مدنی را دارد. مرد سالاری و زور و قلدری پیوندی درونی دارند و مبارزه زنان سالهاست که آنها را به چالش میکشد. حضور زنان تنها در شعارهایی که بر تامين حقوق زنان پافشاری میکند نیست، حضور آگاهانه زنان یعنی خط پایان کشیدن به هر شیوه خشونت آمیز در مبارزه برای پیشبرد نظر، هر چند که ارتجاع حاکم در به خون کشیدن و تخریب آن تلاش دارد. حضور آگاهانه زنان یعنی جلوگیری از خشونت و خونخواهی، تقویت راههای انسانی و مدنی در پیشبرد مبارزه، دفاع از حقوق فردی، آزادی پوشش و سبک زندگی". مدعیان این خط مشی مخالف خشونت هستند. اما در فعالیت های روزمره اشان با دستگاه قضایی و جزایی استبداد مستقیماً روبرو اند و برای کوچکترین حرکتی در معرض دستگیری و زندان و پرداخت وثیقه های سنگین میباشند و عملاً با خشونت درگیرند، آنها شاهد پتانسیل در حرکت های زنان و تحولاتی در مبارزات اجتماعی و مدنی اند اما برای این که زنان و مردان به یک حقوق مدنی یکسان برسند، نیازی دائمی و پیوسته به آزادی عقیده و بیان و تجمع و تشکل شدن نمی بینند. چنین نظرات و خط مشی تا کنون توانسته سطح مبارزه و فرهنگ سیاسی و اجتماعی در جنبش زنان را تقلیل دهد، از رشد رو به جلو این جنبش کاسته و آن را فرسنگها از عرصه مبارزه واقعی دور نماید.

از سردمداران این خط مشی لیبرالی گرفته تا هوداران پر و پا قرص آنها یک سیاست مشترک ضد خشونت و مسالمت آمیز را در پیش گرفته و روی آن پای می فشارند، تبعیت آنان از این

و جنبش توده ای مردمی ۸۸ را به نفع بورژوازی ایران که خود هم یک بخش از آن میباشند منحرف نموده و در مهار کردن آن نقش ایفاء نمایند. اما زنان با شرکت گسترده خود در جنبش مردمی ایران نشان دادند که بدون وجود آنها و برابری و خواست های حقوقی هیچ جنبشی دموکراتیک نخواهد شد و آنها بعنوان نصفی از جامعه بخصوص که یک بخش قابل ملاحظه از این جنبش را زنان کارگر تشکیل می دهند پای ثابت و بی چون و چرای هر تحرک و مبارزه ای برای رهائی از سایه شوم نظام دیکتاتوری اسلامی و ایجاد جامعه ای مبنی بر برابری و آزادی اند. شرکت زنان کارگر در جنبش جاری باعث شد فعالیت های سیاسی و اجتماعی زنان وارد مرحله جدید مبارزاتی شده و تا حدودی خواست های مدنی و حقوقی زنان را با جنبش توده ای علیه دیکتاتوری حاکم و در جهت تغییر ساختار سیاسی برای کسب آزادی مرتبط کند؛ بازده این حرکت زمینه را برای استراتژی چپ در جنبش زنان فراهم می نماید، در عین حال می تواند امکانی در اختیار پیشروان جنبش زنان قرار دهد تا در سیاست های تا کنونی خود تجدید نظر نمایند و مسیر تازه ای در پیش گیرند؛ و سرانجام با حضور خود در عرصه یک مبارزه سرنوشت ساز در جامعه حرکت زنان را بسوی ایجاد تشکل های توده ای و اعتلای فعالیت های اجتماعی و سیاسی در آن سهولت بخشند.

همانطوریکه اشاره شد عدم دخالت طبقه کارگر در قامت یک طبقه در جنبش توده ای ۸۸ این فرصت را برای خط مشی لیبرالی ایجاد نمود که هژمونی خود بر جنبش توده ای و حرکت زنان غالب نموده و جلو اعتلای انقلابی آن را بگیرد. تنها مقابله با وضعیت موجود و فعال نمودن این جنبش با دخالت طبقه کارگر امکانپذیر است. در اتحاد با طبقه کارگر است که چشم انداز حرکات متشکل سراسری این جنبش در مسیر تازه ای قرار خواهد گرفت. این

چنین دخالتی از جانب جنبش کارگری از دو زاویه برای زنان اهمیت دارد. یکی این که طبقه کارگر به عنوان نیروئی وارد میدان خواهد شد که در سطح عمومی قاطع ترین مدافع دموکراتیسم بی قید و شرط و بی تزلزل در مبارزه علیه استبداد است و دوم بخش وسیعی از طبقه کارگر زنان کارگر میباشند که حلقه واسط بین طبقه کارگر و جنبش زنان اند؛ و این خود بزرگترین پشتوانه در مبارزه برای کسب حقوق سیاسی و مدنی برای جنبش زنان است. اهمیت دیگر آن در این است که طبعاً با ابزارهایی که طبقه کارگر در دسترس دارد و زنان کارگر خود یک پای این قضیه هستند، مانند اعتصابات سراسری، شرایط جدید و امکانات تازه ای پیش پای جنبش های اجتماعی دیگر باز خواهد کرد و باعث سهولت و سرعت در اتخاذ جهت گیری های مناسب اوضاع در این جنبش خواهد شد. جنبش زنان باید بر این واقف باشد که تحقق خواسته هایش در گرو تغییرات سیاسی و اجتماعی ای است که عملی شدن آن تنها در اتحاد با جنبش کارگری امکانپذیر خواهد بود. چنین برآمدی از جنبش کارگری بر حرکت های زنان تاثیر خواهد داشت و توده های زنان کارگر و زحمتکش را در ایجاد ظرف مناسبی برای توده ای کردن حرکت هایشان یاری خواهد رساند؛ در چنین شرایطی زمینه برپا کردن تشکل های توده ای، آن تشکل هایی که حضور زنان در جمع های بزرگ جهت سازماندهی امور جامعه در همه عرصه ها بدون آن ها امکانپذیر نخواهد گردید، برای این جنبش فراهم خواهد شد. و با اتکاء به این مکانیزم های از پابین و دخالتگری و فعالیت کارگران و فعالین سوسیالیست برای شکل دادن جنبش زنان بر بستر یک مبارزه انقلابی و اتحادش با جنبش کارگری تضمین کننده حقوق مدنی و آزادی های دموکراتیک زنان خواهد بود نه نقش نیروهای سرکوبگر ناتو به حمایت از امپریالیست های آمریکا و اروپا.



یونان سبیل مبارزه و مقاومت

شهرام یوسفی

هزاران یونانی در شهرهای آتن و تسالونیک در اعتراض به برنامه ریاضت اقتصادی در این کشور دست به اعتصاب زده اند. پلیس برای جلوگیری از هر گونه درگیری در خیابان ها مستقر شده و حمل و نقل عمومی در این کشور مختل شده است. این اعتراضات پس از آن صورت می گیرد که کابینه یونان تدابیر تازه ریاضتی مورد درخواست صندوق بین المللی پول و حوزه یورو را در ازای دریافت کمکی ۱۳۰ میلیارد یورویی تصویب کرد. پیش نویس این لایحه اکنون باید به تصویب پارلمان یونان و همچنین وزرای دارایی کشورهای اتحادیه اروپا برسد. لوکاس پاپادموس، نخست وزیر یونان هشدار داده که این کشور در صورت عدم موافقت با کاهش هزینه ها و عدم بازپرداخت بدهی با "هرج و مرج اقتصادی افسارگسیخته" روبرو خواهد شد.

به گفته ی سندیکاهای کارگری یونان، در حالی که رای گیری برای این طرح تا پاسی از شب در پارلمان این کشور ادامه داشت، بیش از هشتاد هزار نفر در مقابل پارلمان یونان تجمع کرده و از نمایندگان خواستند به این

کاتیمرنی یونان، فقر، ۵۰۰ خانواده را مجبور کرده تا کودکان خود را به مؤسسات خیریه "اس او اس" بسپارند. اولین گزارش آژانس آمار یونان در سال ۲۰۱۲ حاکی از آن است که حدود بیست درصد از شهروندان این کشور که بیش از دو میلیون نفر هستند، در فقر کامل بسر میبرند.

اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول راه حل ها و شروط خود برای اعطای وام به دولت

یونان را ارائه داده اند. این شروط و طرح تحت نام "طرح ریاضت اقتصادی"، مورد تصویب قرار گرفته، این طرح سبب کاهش حقوق مزد بگیران و بازنشستگان، بالا رفتن سن بازنشستگی، بالا رفتن میزان مالیات بر دستمزدها و همچنین برخی کالاها و لغو کامل پاداش ها و ثابت نگاه داشتن دستمزدها در سه سال آینده شده است. همچنین قرار است نهادهای اجتماعی که نقش تامینی و حفاظتی برای گروه های اجتماعی پذیر مانند کودکان، سالمندان و بازنشستگان را بر عهده دارند، در راستای صرفه جویی دولت، در هم ادغام و یا منحل گردند. در واقع طرح ریاضت اقتصادی و اجرای آن تهاجم وسیعی را به سطح معیشت کارگران و توده های زحمتکش وارد می نماید.

امروز بحران موجود در یونان را نمی توان جدا از بحران عمومی سرمایه داری که بحران اقتصادی جهانی می باشد دانست، اما سوال این است چه چیز اقتصاد یونان را این چنین به ورطه سقوط



برنامه ی ریاضت اقتصادی رای منفی بدهند. این تظاهرات به دعوت سه سندیکای بزرگ یونان برگزار شده بود. تظاهرات روز یکشنبه، ۱۲ فوریه ۲۰۱۲ بزرگترین اعتراض عمومی به برنامه های دولت های یونان طی چند ماه گذشته بوده است. بیش از سه هزار پلیس برای جلوگیری از آشوب و برقراری امنیت در خیابان های آتن مستقر شده بودند.

بحران سرمایه داری جهانی و متعاقب آن ورشکستگی دولت یونان به عنوان یکی از ضعیف ترین اقتصادهای حوزه یورو و اتحادیه اروپا، عامل اصلی این اعتراضات و اعتصابات است. بحران مالی یونان در ادامه همان بحران بانکی ۲۰۰۸ است، و اکنون بحران ارزی منطقه یورو، نتیجه طبیعی سیاست های نئولیبرالی است که از دهه هشتاد قرن گذشته آغاز شدند و برای سر و سامان دادن به رونق سودآوری سرمایه راهی جز گسترش عملکرد سرمایه بانکی و پولی نداشتند. به علت بحرانهای شدید اقتصادی در یونان در طی سالهای گذشته کارگران و زحمتکشان بطور مداوم دست به اعتصاب و اعتراضات گسترده و همه جانبه زده اند. این اعتصابی که در طول این دو هفته اخیر ادامه دارد، در اعتراض به وام دهندگان بین المللی یونان است که فشار را برای تشدید ریاضت اقتصادی، افزایش داده اند. خواسته های گروه

دوسوم حداقل دستمزد کارگران این کشورها میباشد. این نشاندهنده این است که چه کسی کار می کند و چه کسی از سودهای میلیاردی نفع می برد.

در مورد وام های دولت یونان، بدهی ای که دولت سوسیال دموکرات یونان بالا آورده بیش از هرچیز خرج فریه شدن ثروتمندان و کلیسایهای قدرتمند و دارایی های خارج از کنترل آن و بوروکراسی به غایت فاسد یونان شده است. به همین دلیل، کارگران و مردم معترض یونان در تظاهرات های خود، دولت و سیاست مداران کشورشان را "دزد و خلاف کار" خطاب می کنند و خواهان رسیدگی به دارایی های کلیسا، دفاتر مالی بانک ها و اموال وزرا، نمایندگان و مدیران مقام بالا هستند. این بدهی های دولت یونان نه تنها برای کارگران یونان هزینه نشده است، بلکه فقط کمک نموده تا بانکهای فرانسوی و آلمانی به حیات خود ادامه داده و از ورشکستگی نجات یابند.

از اعتصابات یونان چه چیزی می توان آموخت؟

اعتصاب اخیر در یونان، آزمون و تجربه ای مهم نه فقط برای طبقه کارگر آن کشور بلکه برای طبقه کارگر جهانی است. به علت شرایط سیاسی اروپا و نقش اقتصادی حاشیه ای این

کشانده است؟ سرمایه داران از کارگران می خواهند تا کدام بار بدهی را با صبوری و ریاضت کشی به دوش بکشند؟ در این شکی نیست، کارگران یونان این سرمایه ها را ایجاد کرده اند و اکنون با اسیر شدن در چنگال قهر و بربریت سرمایه مجبورند همین آفریده های خویش را هر چه کار می کنند و هر چه تولید می نمایند به سود همین سرمایه ها مبدل سازند. فاجعه این است که اضافه ارزش هائی که کارگران به طور مداوم تولید می نمایند نرخ سودهای آن نه برای سرمایه ها کافی است و نه سرمایه داران را سیری پذیری. در همین راستاست که سرمایه داری جهانی از دهه ها پیش وسیع ترین حمله به سطح معیشت کارگران از بیکارسازیها تا حداقل دستمزدها گرفته، تا کاهش در درمان و بهداشت، و آموزش و پرورش، و حقوق بازنشستگی را آغاز نموده است. شدت استثمار کارگران را بطور غیر مترقبه ای بالا برده، و به همه جنایات و سبعیت ها دست زده است تا شاید نظام بردگی مزدی را از بحرانی که با آن روبرو است حفظ نموده، شاید وقوع بحرانها را به چالش کشیده و خود را از این محصنه نجات دهد. وقوع بحران ها محتوم است و سرمایه جهانی مدتهاست که با یکی از شدید ترین بحران های تاریخ حیات خود دست به گریبان است.

سرمایه داری یونان با توجه به ویژگی هائی که در تقسیم کار جهانی سرمایه، داراست بیش از سرمایه اجتماعی برخی جوامع حوزه یورو فشار افزاینده بحران ها را تحمل می کند. دولت سرمایه داری یونان حدود ۴۰۰ میلیارد دلار در طول چند سال وام گرفته است تا پاسخگوی نرخ سود دلخواه سرمایه ها و سرمایه اجتماعی این کشور باشد و نگذارد چرخ بازتولید و سودآوری سرمایه ها از حرکت باز ایستد. کشور یونان با ۱۱ میلیون جمعیت و اقتصادی ضعیف، متکی بر توریسم و ترانزیت کالا، پنجمین وارد کننده اسلحه در جهان است. یا دقیقتر اشاره شود، اولین و بزرگ ترین وارد کننده اسلحه در قاره اروپا و کشورهای عضو ناتو، و دولت آلمان به عنوان سومین صادر کننده بزرگ اسلحه پس از آمریکا و



کشور هیچ گاه سوسیال دموکراسی و رفرمیسم نتوانسته اند نقشی را که در تخریب و اخته کردن اتحادیه های کارگری در اروپای غربی ایفا کرده اند به طور کامل در اتحادیه های کارگری یونان پیاده نمایند و ویژگی این اتحادیه ها این است که بدرجه ای رادیکال عمل می نمایند. همچنین، به دلیل بحرانهای حاد نظام حاکم و بی ثباتی جامعه بحرانهای اقتصادی با بحرانهای عمیق سیاسی در آمیخته و تا حدود زیادی کمک نموده فضای سیاسی مبارزاتی باز شود. ایده اعتصاب عمومی روحیه کارگران و توده های مردم را بالا برده، و در ضمن توان سازماندهی بخشهای مختلف طبقه کارگر از جمله: کارخانه های صنعتی، کارگاه ها و بخش های خدماتی و کشاورزی و... را افزون تر کرده و این مقاومت و مبارزه همه جانبه کارگران و توده های مردم قدرت دولت و ابزار سرکوب آن را تقلیل داده است. حرکتی توده های کارگر تا جایی پیش رفته است که کارگران بیمارستان Kilkis در

روسیه، اولین شریک تجاری یونان در این تجارت می باشد. مسئله به این شکل است که ما به شما وام می دهیم، شما از ما اسلحه می خرید، سپس ما اصل وام و سودهای نجومی را از شما باز می ستانیم. این چنین است که اکنون مدیران صندوق بین المللی پول، یا بانک مرکزی، یا وزرای کابینه فرانسه و آلمان، نه فقط دولت یونان، بلکه کارگران و کارمندان یونانی را مسبب بحران یورو می شمارند. و حتی روزنامه های دست راستی آلمان، کارگران و مردم یونان را به تنبلی و بی عملی متهم می کنند، که می خواهند از دسترنج مردم سایر کشورها استفاده کنند بدون اینکه زحمتی متحمل شوند. وام های دولت یونان برای رفاه کارگران و توده های زحمتکش صرف نشده تا به کارگران تنبل یونان امکان دهد که کم کار کنند، دستمزد بالا بگیرند، زود بازنشسته شوند. کارگر یونانی بیشتر از کشورهای پیشرفته اروپایی از جمله آلمان و فرانسه استثمار میشود، و مزدی که دریافت می کند در سطحی کمتر از



یونان با اشغال و اعلام اعمال کنترل خود بر این بیمارستان پاسخ خود را به تمامی جناحهای بورژوازی یونان و حامیان بین المللی آنها از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سایر نهادهای مالی سرمایه داری به رساترین وجه ممکن دادند. بنا به اخبار رسیده از یونان این کارگران در اولین بیانیه خود اعلام کرده اند که تمامی بیمارستان را به طور کامل تحت کنترل کارگری خود قرار داده اند. سایت Libcom.org که این خبر را منتشر کرده است از قول کارگران مینویسد مشکلات عدیده، عمیق و پیچیده سیستم بهداشت و درمان یونان و سایر سرویسهای مربوط به آن را نمی توان با راه حلهای تاکنون ارائه شده حل و فصل کرد.

تلاشهای هر دم فزاینده دولت بورژوازی یونان در روی آوری به سرکوب فاشیستی اعتراضات و مقاومت کارگران در سطح جامعه بطور عام و در بخش بهداشت و درمان بطور خاص کارگران این بیمارستان را بر آن داشت تا با ارائه پاسخ خود در مقابل ناتوانی بخشهای مختلف بورژوازی یونان در پاسخگویی به بحرانهای هر دم فزاینده ای که یونان را در آستانه سقوط محض قرار داده است، را بیش از پیش نمایان سازد.

اکنون کارگران [kilkis](http://kilkis.org) با اشغال بیمارستان و اعلام اعمال کنترل مستقیم و شورایی خود ضمن پاسخگویی به مشکلات بیمارستان مزبور، به سمبلی برای سایر تولید کنندگان نعمتهای مادی و معنوی یونان تبدیل شده اند.

در چنین وضعیتی مقامات بیمارستان اعلام کرده اند چنانچه دولت از مسئولیتهای خود شانه خالی کند و خواسته های آنها را برآورده ننماید، آنها برای کسب حمایت چه در سطح محلی و چه گسترده تر

به جامعه روی خواهند آورد. کارگران همچنین گفته اند که برای حفظ و مراقبت از سرویسهای رایگان درمان و بهداشت عمومی و جهت براندازی دولت و سیاستهای نئو لیبرالی آن به هر تلاش ممکن دست خواهند زد. کارگران بیمارستان اعلام کرده اند که از روز ششم فوریه تا زمانی که حقوق حال و معوقه آنان پرداخت نشود تنها سرویسهای اورژانس را فراهم خواهند کرد. آنها همچنین خواهان بازگرداندن میزان حقوق و دستمزدها به سطح پیش از اجرای طرح تعدیل اقتصادی هستند. اکنون کارگران [kilkis](http://kilkis.org) با اشغال بیمارستان و اعلام اعمال کنترل مستقیم و شورایی خود ضمن پاسخگویی به مشکلات بیمارستان مزبور، به سمبلی برای سایر تولید کنندگان نعمتهای مادی و معنوی یونان تبدیل شده اند.

نامه ایی از " لیتا زوتاکی " در رابطه با اشغال بیمارستان در تاریخ چهارشنبه ۲۹ فوریه ۲۰۱۲ دریافت شده است که به این اشاره دارد " این یک جنگ بر علیه همه مردم، بر علیه جامعه است. آنهایی که می گویند که وام های عمومی یونان متعلق به همه یونانیان است، دروغ می گویند. این وام ها به مردم داده نشده اند. این وام ها نتیجه کار دولت هائی است که به بانکداران دادند برای اینکه انسانهای عادی را برده سازند.

وام ها برای پرداخت حقوق و دستمزد کارگران و سایر کارکنان ، حقوق باز نشستگان، و مخارج بیمارستانهای عمومی مصرف نشده اند. دقیقن برعکس آن بوده است. حقوق ها، بیمه بازنشستگی و مزایا و بهداشت ما به بانکداران داده شده است. آنها واقعاً دروغ می گویند. برعکس اینکه آنها حرف می زنند، آنها بهیچوجه مایل نیستند که اجتماع از قرض و قروض آزاد گردد.

که می‌خواهند آن را در قالب حقیقت جا بزنند و بطور روزمره برای توجیه اعمال ضد انسانی به خورد توده ها داده می شود، یونان و تجارب رو به جلو آن آموزه ای است برای آزمون های دشوار آینده. نبرد طبقاتی آتی طبقه کارگر جهانی از خلال مسائل و معضلاتی خواهد گذشت که کارگران و سوسیالیست های یونان اکنون با آن مواجه اند. طبقه کارگر یونان نشان می دهد که با اعتصابات و اعتراضاتش علی رغم تحریف کردن حقایق و وعده و وعیدهای بورژوازی، پایه های اقتصادی و سیاسی سیستم را چقدر آسان می توان فرو پاشاند. کارگران و زحمتکشان یونان به حق تصمیم گرفته اند تا در برابر موج تعرض سرمایه داری مفلوک و ورشکسته ایستادگی کنند. و برای تداوم مبارزه و پیروزی در این نبرد، ضرورت شورا و حزبی که به صورت عینی در پیوند با سوسیالیسم باشد ضروری و حیاتی است. برای کارگران و سوسیالیست ها، پیروزی انقلاب در گرو پیروزی استراتژی سوسیالیستی در متن این بحران اجتماعی است. و آن به متشکل شدن هر چه وسیعتر توده های کارگر گره خورده است.



آنها وام ها را به کمک (دولت ها و سیاستمداران رشوه خوار و کثیف) به خود اختصاص داده و می دهند، بانکها یکی را بعنوان نخست وزیر به ما تحمیل کردند که کارها را مطابق میل آنها پیش ببرد. نخست وزیر ما لوکاس پاپا دیموس در هیچ انتخاباتی انتخاب نشده است. او برگزیده بانک مرکزی اروپا و با پشتیبانی سیاست مداران رشوه خوار اروپا و یونان است. این است مفهوم پدیده ای به نام "دموکراسی" در نزد آنها.

قرض ها طرح بانک ها هستند. بانکهایی که دولت ما به آنها اجازه این کار را داد که آنها این اعمال را انجام بدهند و کلمات قشنگ و وعده و وعیدهای توخالی تحویل ما دهند. و آنها که چنین می گویند، عملاً کاری می کنند که هستی حال و آینده ما، تمام دارائی های عمومی را بفروشند و زندگی ما و بچه های ما و بچه بچه هایمان را به نیستی و نابودی بکشانند و گرو بگیرند. ما هیچ مسئولیتی در قبال وام ها و این وضعیت نداریم بلکه کاملاً برعکس، آن انسانهایی مسئول هستند که بوسیله رشوه دادن به سیاستمداران رشوه خوار کرور کرور ثروت اندوخته اند."

امروز جامعه یونان متوجه این قضیه است که بانکها چه نقشی دارند و رابطه بین دولت و بانکها را دقیقاً زیر نظر دارد که بانکها برای سود آوری، مثل هر کسب و کار دیگری در نظام سرمایه داری، هدفشان سود بردن است. وام دادن برای بانک ها در حکم "سرمایه گذاری" است. دولت و بانکها هر دو عامل اصلی این بحرانها و این همه فلاکت و بدبختی هستند.

با یک نگاه تحلیلی به وضعیت طبقه کارگر یونان و تشکل هایش می توان به این نتیجه رسید که طبقه کارگر یونان با وجود داشتن اتحادیه هایش اما هنوز از آن ظرف تشکل رادیکالی که خود کارگران بتوانند رهبری و سازماندهی تمام امور و حرکتها را در دست بگیرند محروم است. اتحادیه ها به علت اعمال سیاستهای سوسیال دمکراتها و فرمیستی قادر نخواهند بود نقش واقعی تشکل های کارگری را ایفاء نمایند. تمامی فراز و نشیبهای طبقه کارگر یونان بدور از هر حزب رادیکال و سوسیالیستی است. اما فضای سیاسی مبارزاتی موجود و ادامه مبارزات زمینه را برای هر چه رادیکال نمودن آن آماده نموده، و فعالین کارگری و سوسیالیست با بهره گرفتن از اوضاع پیش رویشان در امر سازماندهی توده های کارگر می توانند بیشترین نقش را ایفاء نمایند.

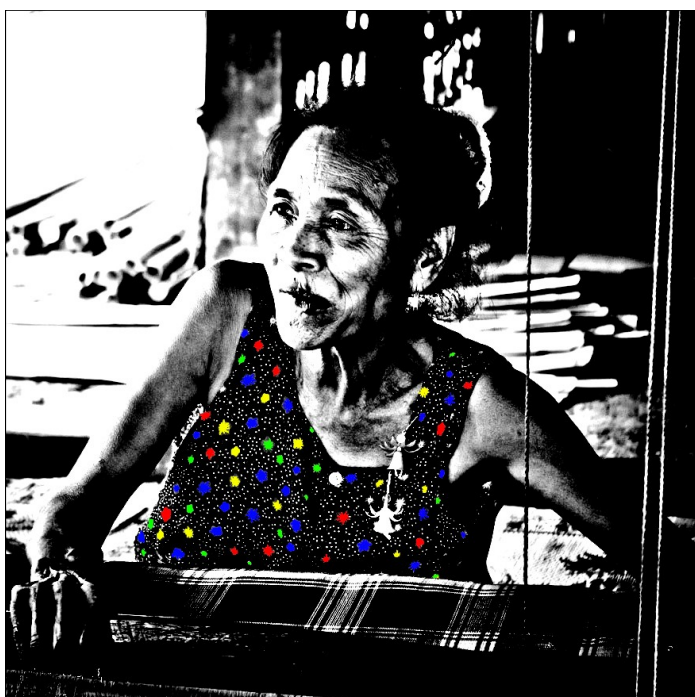
دستآورد شورشی که در حال حاضر در خیابانهای یونان موجود است، و ظنین انداز صدای انسانهای گرسنه و بی خانمانی است که قربانی بحرانهای سرمایه و فربه شدن سرمایه داران اند، رو به افزون است، بیش از هر چیز نشان از پتانسیل انقلابی طبقه کارگر برای به زیر کشیدن نظام بردگی مزدوری و چشم انداز رهایی طبقه کارگر را دارا است. در عصر بحران سرمایه داری، در دوره زوال نئولیبرالیسم عوام فریبهای ایدئولوژیکی

استثمار زنان کارگر نساجی اوج بربریت سرمایه جهانی

سحر صبا

طبق خبرهای درج شده در مورد صنایع نساجی در جهان ۹۰ درصد از ۳۵ میلیون کارگران نساجی را زنان تشکیل می دهند. گزارش بیانگر وضعیت اسفناک میلیونها کارگری است که کمپانیهای غول آسا در قبال استثمار مضاعف آنها سودهای کلانی به جیب می زنند. کار در صنایع نساجی گوشه ای از جنایات سرمایه جهانی را نشان می دهد که با به بند کشیدن میلیونها انسان در بدترین شرایط کاری به حیات ننگین خود ادامه می دهد. این گزارش پرده از راز و رمز نهفته صناعی بر می دارد که انحصارات چند ملیتی جهانی را بدنبال خود دارد و از پر سودترین صنایع دنیا میباشد. برای کسب و انباشت این سرمایه های نجومی از جان و پیکر نحیف دختران و زنان جوان کارگری مایه گرفته

میشود که در دخمه هایی که مراکز تولیدی نامیده شده به وحشیانه ترین شکل استثمار میشوند و تحت اذیت و آزار جنسی قرار می گیرند. کشورهای مثل جنوب شرقی آسیا، جنوب آسیا و آمریکای لاتین بیشترین کارگران نساجی جهان را به خود اختصاص داده اند. انحصارات چند ملیتی تولید پوشاک با ایجاد شرکت های تولیدی وابسته در این کشورها نیروی کار زنان را با دستمزدهای بسیار پایین، ساعات کار طولانی و حداقل امکانات و عدم ایمنی محیطهای کاری به کار می گیرند. شرکتهای تولیدی بزرگ به شکل شرکتهای زنجیره ای هستند که تعداد زیادی زیر مجموعه از شرکتهای تولیدی کوچکتر در پیرامون خود دارند که تولیدات مرحله ای را انجام میدهند. در همین کارگاههای زنجیره ای است که نیروی کار زنان به شدیدترین شکل ممکن مورد استفاده قرار می گیرد و دستمزدی در سطح گرسنگی به کارگران پرداخت می شود و حتی قوانین کار ارتجاعی سرمایه که ضد کارگری بودن آن بارها و بارها در این کشورها به اثبات رسیده است، هم به اجرا در نمی آید. عمق فاجعه و بردگی مزدی در این کارگاههای تولیدی غیر قابل تصور است، تا آنجاییکه به دستمزدها بر میگردد، دستمزد کارگران در " شرکت های تولیدی واسطه" معمولاً به اندازه پنج دهم درصد یا حداکثر یک درصد قیمت لباسی است که در فروشگاهها بفروش میرسند. بیمه ناشی از حوادث در این شرکتها و مراکز تولیدی موجود نیست و کارگران مجبورند هزینه عدم رعایت اولیه ترین شرایط ایمنی کار را با جان خود بخرند.



باشند از کار اخراج می شوند. اخیراً در کشورهای پیشرفته صنعتی خریداران این لباسه برایشان سوال بر انگیز شده است. این تولیدات مرغوب کجا

و تحت چه شرایط کاری و توسط چه کسانی به بازارهای کشورهای غربی سرازیر میشود؟ تولید کنندگان این لباسهای زیبا و فریبنده که از جان و هستی اشان مایه می گزارند میلیونها کارگر زنی هستند که هیچ وقت اجازه ندارند از دسترنج و تولیدات خود استفاده نمایند. نظام بربریت سرمایه این کارگران ارزان زن را با نهایت شقاوت و بیرحمی بکار می گیرد تا جوابگوی بازارهای انحصاری سرمایه داری باشد. البته پاسخ این سوال را کارگران نساجی بنگلادش و در راس آنها دهها هزار زن کارگر یکسال گذشته با اعتراضات و اعتصابات خود بر علیه بربریت مزدیشان به گوش جهانیان رساندند. دهها هزار کارگر زن به خیابانهای داکا ریختند، با اعتصاب سراسری خود کار مزدی را متوقف نمودند، در مقابل هجوم وحشیانه پلیس سینه سپر کردند کشته و زخمی دادند، و با صدای رسا به سرمایه داران محلی و جهانی اخطار دادند که قادر هستند حقوق حقه خود را از حلقوم این جانپان بیرون بکشند.

میشود که در دخمه هایی که مراکز تولیدی نامیده شده به وحشیانه ترین شکل استثمار میشوند و تحت اذیت و آزار جنسی قرار می گیرند. کشورهای مثل جنوب شرقی آسیا، جنوب آسیا و آمریکای لاتین بیشترین کارگران نساجی جهان را به خود اختصاص داده اند. انحصارات چند ملیتی تولید پوشاک با ایجاد شرکت های تولیدی وابسته در این کشورها نیروی کار زنان را با دستمزدهای بسیار پایین، ساعات کار طولانی و حداقل امکانات و عدم ایمنی محیطهای کاری به کار می گیرند. شرکتهای تولیدی بزرگ به شکل شرکتهای زنجیره ای هستند که تعداد زیادی زیر مجموعه از شرکتهای تولیدی کوچکتر در پیرامون خود دارند که تولیدات مرحله ای را انجام میدهند. در همین کارگاههای زنجیره ای است که نیروی کار زنان به شدیدترین شکل ممکن مورد استفاده قرار می گیرد و دستمزدی در سطح گرسنگی به کارگران پرداخت می شود و حتی قوانین کار ارتجاعی سرمایه که ضد کارگری بودن آن بارها و بارها در این کشورها به اثبات رسیده است، هم به اجرا در نمی آید. عمق فاجعه و بردگی مزدی در این کارگاههای تولیدی غیر قابل تصور است، تا آنجاییکه به دستمزدها بر میگردد، دستمزد کارگران در " شرکت های تولیدی واسطه" معمولاً به اندازه پنج دهم درصد یا حداکثر یک درصد قیمت لباسی است که در فروشگاهها بفروش میرسند. بیمه ناشی از حوادث در این شرکتها و مراکز تولیدی موجود نیست و کارگران مجبورند هزینه عدم رعایت اولیه ترین شرایط ایمنی کار را با جان خود بخرند.

یکی از مراکز پر سود که با کار بشدت ارزان زنان کارگر همراه است صنایع پوشاک بنگلادش است. صنعت نساجی بنگلادش از

کارخانه های تولیدی در نقاط مختلف جهان مبارزه می کند. این کارزار از ۱۵ شرکت تولیدی وابسته به انحصارات جهانی چند ملیتی در رشته پوشاک خواسته است که درباره شرایط و محیط کار و سایر جوانب مربوط به کارگران شاغل این واحدها، اطلاعاتی در اختیار کارزار قرار دهند. از ۱۵ شرکت تولیدی تنها هفت شرکت با دادن اطلاعاتی در ارتباط با شرایط و محیط کار موافقت نموده و هشت شرکت دیگر با ارائه هر گونه اطلاعات مخالفت کردند.

شرکت هائی که مارک های معروفی چون "دیزل" (Diesel)، "هوگوبوس" (Hugo Boss)، "جینز فریتز" (Jeans Fritz)، "لی" (Lee) و "ورانگلر" (Wrangler) تولید کرده و زیر مجموعه انحصار "و.اف" (VF) هستند، در شمار شرکت هائی هستند که از دادن هر گونه اطلاعات در باره شرایط و محیط کار کارگران اجتناب کرده اند. "و.اف" (VF) از انحصارات غول آسا در رشته لباس در جهان میباشد که مارک های بسیار معروفی مثل "د.نورد فیس" (The Nord Face) به آن تعلق دارند.

تولیدات این نساجیها به بهترین شکل ممکن و با مارکهای معروف از طریق این شرکتهای غارتگر به بازار مصرف جهانی ارائه داده میشود. بعنوان مثال: همین انحصارات غول آسا "و.اف" که عرضه کننده مارکهای بسیار معروف است از دادن اطلاعات شرایط کاری این مراکز تولیدی خوداری می کند. علت این امر هم کاملاً واضح است که شرایط کاری در دخمه ها یی که محیط کار نامیده میشود بقدری غیر انسانی و از استثمار وحشیانه برخوردار است که انعکاس هر نوع خبر و اطلاعات در این زمینه چهره کثیف سرمایه را بیشتر در انظار جهانیان اقیانوس می نماید، و از طرف دیگر این اطلاعات کمک خواهد نمود که این بردگی سرمایه علنی شده و توجه



طبقه کارگر جهانی را به این نوع شیوه استثمار معطوف نماید و باعث اعتراضات و افشاگریهایی در سطح جهانی شود، در نتیجه باعث خواهد شد از اعتبار این شرکتها کاهسته شود.

این انحصارات چند ملیتی بخش اعظم سرمایه جهانی را شامل میشوند و برای سرمایه داران کمترین هزینه را دارند، و با سود آوری بالایی همراه است. بورژوازی آگاهانه برای ممانعت از متشکل شدن و حرکتی از پایین توسط کارگران سعی در ایجاد نهادها و سازمانهایی از بالا نموده است که ظاهراً تلاش می نمایند اهداف و برنامه های خود را برای بهتر نمودن شرایط کارگران از نظر حقوقی بکار گیرند. اما این سازمانها و نهادها کاملاً در خدمت به بورژوازی جهانی و اخته کردن حرکتی طبقه کارگر جهانی شکل گرفته و عمل می نمایند. نمونه مشخص اینها را می توان "ان. جوها" و "آی. ال. او." و یا همین نمونه مشخص "انجمن حقوق زنان" را نام برد. یا بطور مشخص تر برای تغییر این وضعیت "فمنت" (Femnet) (نهاد آلمانی) در ژوئیه امسال پروژه ای تحت نام "فیر شنیٹ Fair Schnitt" (سهام عادلانه- مطالعه برای

اکثر این کارگران زن نساجی از کشورهای دیگر آسیایی و زنان جوانی میباشد که به هند، چین یا بنگلادش در جستجوی کار مهاجرت می کنند و برای بقاء خود و خانواده اشان مجبورند به این بربریت سرمایه تن بدهند. این زنان هفته ای هفت روز بر روی خط تولید زنجیره ای کار کرده و اغلب اوقات آنها را وادار به اضافه کاری، بدون دریافت دستمزد، می نمایند. این زنان کارگر به عنوان زن دائماً مورد تبعیض جنسی در محیط کار خود قرار می گیرند، در برابر کار برابر با مردان دستمزدی کمتر از آن ها دریافت می کنند و بطور دائم از طریق کارفرمای خود تحت اذیت و آزار جنسی و مجازات قرار می گیرند. یکی از شاخصهای مهم کار بردگی مزدی در این نساجیها نابرابری دستمزد بین زنان و مردان کارگر است. کارفرمایان استخدام کارگران زن را به کارگران مرد ترجیح میدهند (بشرطی که مخارج مرخصی زایمان و شیرخوارگاه و مهد کودک و ... را نداشته باشد)، عملاً و آگاهانه با مشاهده یک سری ویژگیها در کارگران زن به این تمایز بین کارگران زن و مرد دامن میزنند. آنها کارگران زن را از آن جهت برای کار در این

صنایع ترجیح می دهند که منظم تر هستند و احتمالاً به شرایط نامناسب کار راحتتر تمکین می نمایند و با دستمزدی کمتر از دستمزد مردان کار میکنند. البته از نیروی کار زنان با هر پیشرفتی در صنعت و تکنولوژی برای سود آوری بیشتر سرمایه استفاده شده و در اغلب مواقع از وجود زنان کارگر علیه کارگران مرد که مزد بیشتری به آنها تعلق می گیرد استفاده میشود.

رشد اقتصادی در صنایع نساجی کشورهای آسیایی بسیار سریع و قابل توجه میباشد. این آهنگ سریع رشد اقتصادی از قبیل استثمار نیروی کار ارزان بویژه نیروی کار زنان و کودکان ممکن شده است. در این کشورها نیروی کار زنان بخش

بزرگی را در بازار کار تشکیل میدهد. شکوفایی سرمایه داری بر مبنای استثمار نیروی کار ارزان زن به این معنا است که زنان در برابر استثمار و ستم سرمایه داری کم حقوق تر و بی دفاع ترند و زنان و مردان کارگر از یک اتحاد مشترک طبقاتی برای تحقق برابری برخوردار نیستند.

فعالیتهای اقتصادی و تولیدات این صنایع نساجی بر محور صادرات است و تولیدات صادراتی بالاترین رقم سودآوری را برای سرمایه داران رقم میزنند. بیشتر کارگران تولید کننده این اجناس زن می باشند.

بردگی کار در این صنایع بقدری بالا است که توجه تعدادی از انجمن و سازمانهای حقوق زنان را به وضعیت دشوار شرایط کار این زنان و عدم استاندارد محیطهای کار جلب نموده است. یکی از این انجمنها انجمن حقوق زنان است: این انجمن عضو کارزاری بنام "کارزار لباس های تمیز" (Clean Clothes Campaign) می باشد. این کارزار شبکه ای بین المللی است که از حدود ۳۰۰ سازمان تشکیل شده و برای بهبود شرایط کار در



نساجی بنگلادش خلاصه نمیشود بلکه تمام کارگران صنایع نساجی بویژه در کشورهای آسیایی، آمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا را هم شامل میشود. کارگران زن رشته نساجی معمولاً بعد از سال ها کار طاقت فرسا در شرایط غیر بهداشتی پیر، فرسوده و بیمار می شوند. آن ها که فاقد هر گونه بیمه درمانی هستند توانایی کار را از دست داده و بدون دریافت بازنشستگی به ازای سالهایی که کار کرده اند، خانه نشین می شوند.

در بنگلادش اگر چه زنان در مراحل اول شکل گیری صنایع نساجی و گسترش آن برای نجات خود و خانواده اشان از گرسنگی و رهائی چاره ای جز اشتغال در این صنایع نداشتند و بیشتر از مردان تن به استثمار خشن و بیرحمانه سرمایه داران محلی و انحصارات بین المللی آنها داده اند اما با گذشت زمان زنان سعی نموده اند تغییر و تحولی در شرایط خود بوجود بیاورند. نسل های جدید کارگران زن که بدرجه ای از تحصیلات برخوردار بوده و با بکارگیری تجارب مبارزات والد یشان با آگاهی و هوشیاری و در عین حال روحیه رزمنده تری با مسائل محیط کارشان برخورد می کنند. به اعتراض به شرایط دشوار و غیر قابل تحملشان کارگران زن نساجی بنگلادش در مرداد ماه ۱۳۸۹ به اعتصاب سراسری دست زدند. از آنجاییکه اکثریت کارگران نساجی بنگلادش را زنان تشکیل می دهند و بخش بزرگی از تظاهر کنندگان زنان کارگر بودند. پس از چند ماه اعتراض و اعتصاب کارگران نساجی دولت بنگلادش را وادار به عقب نشینی و تن دادن به تعدادی از خواسته های خود نمودند. دولت افزایش حقوق ۵۰ درصدی کارگران بنگلادش را اعلام نمود. اما این بخشی از خواسته های کارگران است که متحقق شده است و کارگران بنگلادش به آن راضی نیستند. دولت و کارفرمایان پذیرفتند که حقوق کارگران از ماهیانه ۱۸ یورو به ۳۲ یورو افزایش یابد. کارگران نساجی در بنگلادش تقریباً کمترین دستمزد را در دنیا دارند. متوسط حقوق ماهیانه یک کارگر بنگلادشی حتی پس از افزایش پیشنهادی دولت معادل پنجاه برابر کمتر از متوسط حقوق یک کارگر اروپایی و هزاران برابر کمتر از درآمد مدیران و سهامداران بزرگ کمپانیهای بزرگ لباس است. این توافق دولت فقط با پنجاه درصد افزایش دستمزد خشم کارگران را برانگیخت. حقوق تعیین شده تکافوی زنده بودن را هم نمی دهد. اتحادیه های کارگری تقاضای ۵۰۰۰ تاکا یعنی تقریباً ۵۵ یورو در ماه کرده بودند. بعد از این توافق دولت تظاهراتهای گسترده ای از طرف کارگران در مخالفت با تصمیم دولت و کارفرمایان در نقاط مختلف شهر داکا انجام شد. این اعتراضات با یورش نیروهای ضد شورش، گاز اشک آور و باتوم پاسخ گرفت. نزدیک به ده هزار کارگر در این اعتراضها شرکت داشتند. دهها نفر از کارگران دستگیر شده و تعداد زیادی زخمی شدند. کارگران حمله پلیس را بی جواب نگذاشتند و چند مامور پلیس نیز زخمی شدند. در آن فاصله بسیاری از کارخانه های نساجی و پوشاک تعطیل شدند.

اگر چه با آزادی تشکل های کارگری در بنگلادش هم از سوی سرمایه داران و هم از سوی دولت بشدت برخورد می شود اما با وجود این زنان توانسته اند برای ایجاد تشکل های خود به طور فعال وارد عمل شوند. و یک مبارزه طبقاتی گسترده و هماهنگ را پیش ببرند و تن صاحبان این شرکت ها را که هر ساله میلیاردها یورو سود از حاصل کار شان بدست می آورند بلرزانند. مبارزه کارگران زن بنگلادش سمبلی از یک مبارزه واقعی و طبقاتی بر علیه سرمایه، فقر و فلاکتی است که به آنان تحمیل میشود. این

صنعت مندی مبتنی بر عدالت اجتماعی) شروع کرده است. نیرو های جوان در صد مرکز مربوط به رشته نساجی تحت آموزش قرار خواهند گرفت. این کارزار می خواهد نیروهای تحت آموزش را نسبت به شرایط کار در کشورهای تولید و صادر کننده صنایع نساجی نسبت به شرایط کار، محیط کار حساس کند. بدین ترتیب آگاهی لازم و توجه برای رعایت شرایط اجتماعی محیط کار مورد توجه قرار گیرد.

بورژوازی جهانی با بکار گیری این نهادها و سازمانهای تحت سیطره اش میخواهد از تشکلهای واقعی کارگران توسط خود کارگران جلوگیری نماید. این سازمانها و نهادها ساخته و پرداخته دست امپریالیستها می باشند، برای توهم پراکنی بین کارگران و معرفی خود بعنوان نهادهای حمایتی کارگری، سازمان داده شده اند. اینها دقیقاً با اجرای اهداف و سیاستهایشان که منحرف کردن و مهار کردن حرکتهای کارگری می باشد در خدمت به منافع بورژوازی عمل می کنند.



سرمایه داران با بکارگیری میلیونها زن کارگر صنایع نساجی، برای بار آوری بیشتر کار و انباشت ارزش اضافی با استثمار مطلق این کارگران از جمله: کاهش مطلق مزدهای حقیقی، افزایش ساعات روزانه کار، افزایش شدت کار بدون سرمایه گذاری، کاهش روزهای تعطیل، استثمار کار کودکان، پرداخت مزد کمتر به زنان کارگر نسبت به مردان برای کار برابر، بهره برداری از نیروی کار ارزان در کشورهای دیگر، اعمال تبعیض به کارگران مهاجر، و غیره، و افزایش نرخ استثمار از طریق بالا بردن بارآوری کار بهره می گیرند.

کارگران بنگلادش که نود درصد آنان را زنان کارگر تشکیل می دهند، در تولید یهای نساجی کار می کنند که صاحبان این صنایع شرکتیهای چند ملیتی غربی میباشند، در شرایطی طاقت فرسا به کار اشتغال دارند. محل کار آنها اطاق های تنگ و تاریکی است که کارگران در کنار هم چیده شده اند. آنها ناچارند در گرما و تاریکی و هوای کثیف بدون حداقل شرایط بهداشتی کار کرده و به طور همیشگی در معرض گرد و خاک پارچه ها و مواد شیمیایی کارخانه قرار داشته باشند. این زنان حتا از آب آشامیدنی سالم در محیط کار داغ خود محروم بوده و گاه مجبور به بیش از چهارده ساعت کار با حداقل دستمزد بوده اند. این شرایط و موقعیت کاری تنها به کارگران

مایل به اجرای تصمیماتی هستند که توسط اکثر کارگران به تصویب رسیده باشد.

مبارزه زنان کارگر صنایع نساجی بنگلادش پیامدهای با ارزشی برای زنان کارگر جهان دارد. زنان کارگر بنگلادشی ثابت نمودند و توانستند در مبارزه بی امان چندین ماهه اشان برای دست یافتن به خواسته هایشان همچون همطبقه ایهای مردشان و همگام با آنها با یک منفعت طبقاتی مشترک بر علیه ستم طبقاتی و جنسیتی که بر آنها وارد شده است مبارزه و ستیز نمایند. و به اهمیت متشکل شدن پی بردند. و با مبارزه آشتی ناپذیر با صاحبان سرمایه راهی را برای زنان کارگر در تمام کشورهای دنیا بویژه زنان استعمار شده صنایع نساجی هموار نموده اند که با انتقال تجارب ارزشمند مبارزاتی خود در ارتباط متقابل با هم تحت عنوان جزیی از یک طبقه جهانی شرایط اسفناک خود را بهبود بخشند. با بحرانهای اقتصادی و سیاسی موجود در سراسر دنیا و حرکتهای ضد سرمایه داری بر علیه آن، این حرکت و مبارزه زنان کارگر نساجی بنگلادش می تواند نقطه عطفی در رادیکالیزه نمودن مسیر مبارزه زنان کارگر دنیا و بویژه رشته نساجی و گسترش این مبارزات در ابعاد توده ای باشد. و همچنین تجارب با ارزشی در امر پی بردن به ضرورت متشکل شدن و نوید بخش افقهایی باشد که گرایش سوسیالیستی و فعالین سوسیالیستی جنبش کارگری جهانی بتوانند راهکارها و آلترناتیوهای عملی خود را در متشکل نمودن هر چه بیشتر کارگران در این حرکت ضد سرمایه داری جهانی به صحنه بیاورند.

منابع:

http://www.unpac.ca/economy/g_clothes.html

<http://www.hafteh.de/?p=23515>

به هزینه زنان، استر مارتن، روزنامه دنیای جوان، هفتم اکتبر ۲۰۱۱



مبارزه بر علیه عدم ایمنی محیط کار و کارگرانی که به این دلیل جان خود را از دست داده اند، بر علیه به استعمار گرفتن کودکان به کار بردگی، شکنجه و آزار کارگران، آزار و سوء استفاده جنسی که در موارد زیاد برای کارگران زن و کودک اتفاق افتاده، در کل این شورش دهها هزار کارگر زن و مرد بنگلادشی بر علیه نظام بردگی سرمایه داری است. آنها چرخهای تولید سرمایه را با نیروی آگاهی و طبقاتی خود متوقف نمودند. به اتکاء و ایمان به نیروی طبقاتیشان و اینکه تنها متشکل شدن چاره کار است بزرگترین درس تاریخ را به سود جویان سرمایه دادند، با اعتراض و اعتصابات چندین ماهه در مقابل حملات پلیس سرکوبگر ایستادند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، زخمی و کشته شدند اما به این جنایتکاران و مزدوران سرمایه ثابت کردند بدون کارگران آنها نخواهند توانست کاری پیش ببرند. گرچه مبارزات کارگران بنگلادشی و در راس آن زنان موفق نشده اند به تمام خواسته های خود از جمله به میزان افزایش دستمزدی که می خواستند دست یابند و این مبارزه همچنان ادامه دارد. اما این حرکت عظیم تا اینجا هم دستاوردهادی مهمی بهمراه داشته است. این موجب شده است که افزایش دستمزد به سرمایه داران محلی و انحصارات جهانی تحمیل شود. در بستر این مبارزات طبقاتی زنان کارگر بنگلادشی نه فقط سرمایه داری خودی و بین المللی بلکه تبعیضات جنسی یک جامعه سنتی و عقب مانده را نیز به چالش کشیده اند.

یکی از دستاوردهای مهم این حرکت این است که زنان کارگر در رشته نساجی ضرورت متشکل شدن و داشتن تشکل های کارگری را در اولویت خود قرار داده و به این نتیجه رسیده اند که مبارزه با شرایط غیر انسانی و همچنین تبعیضات جنسی حاکم بر محیط کارشان به صورت قطعی در گرو ایجاد تشکلهای کارگری است. تجربه نشان می دهد زمانی که زنان کارگر در تشکلهای کارگری متشکل می شوند می توانند برای احقاق حقوق خود و تبعیضات حاکم بر زنان در محیط کار غلبه کرده و شرایط زندگی خود را بهبود بخشند. در کشورهایی که زنان کارگر دارای تشکلهای اتحادیه ای یا به اشکال دیگر متشکل هستند هر زمانی که لازم بدانند برای افزایش دستمزدها یشان دست به اعتراض و اعتصاب میزنند. در ضمن زنان کارگر متشکل دارای بیمه بهداشت و درمان و بیمه بازنشستگی هستند که توسط کارفرما پرداخت میشود. علاوه بر آن پرداخت روزهای تعطیل، مرخصی ها و اضافه کاریها از طرف کارفرما به زنان دارای تشکل تضمین میشود. معمولاً زنان اتحادیه ای همان امتیازات و قرارداد کاری را دارند که مردان از آن برخوردارند. موقعیت شغلی کسانی که در اتحادیه ها متشکل هستند بطور استثنائی بهتر از موقعیت آنانی است که تشکل ندارند. هر چند اکثر این تشکلهای اتحادیه ای موجود به دلیل نفوذ سوسیال دمکراسی و سیاستهای حاکم بر آن در اکثر موارد کارگران را در احقاق حقوق خود و ادار به سازش طبقاتی با کارفرما می نمایند. اما در شرایطی که تضاد کارگران و کارفرماها شدت می یابد، در این صورت کارگران نمایندگان اتحادیه ای خود را مجبور می نمایند، میز مذاکرات صاحبان صنایع و کارفرماها را ترک کنند. و بدون اکتفا به هر زد و بندی از بالا و با اتکاء به نیروی طبقاتی خود به مبارزه در اشکال مختلف تا تحقق خواسته هایشان ادامه میدهند. بعنوان مثال: با اعتصاب سراسری که در یونان شروع شده است، کارگران یونان به تصمیمات اتحادیه هایشان گردن نهاده و با اشغال محلهای کار خود و به کنترل در آوردن آنها اعلام کرده اند که فقط

اروپا آماده اشتعال است! آیا یونان می تواند جرقه آن باشد؟

حمید قربانی، شروین رها

اعلام کرد که: "کمک به اروپا کمک به خودمان است."، این در صحبت معاون رئیس جمهور چین در کاخ سفید که تقریباً هم زمان انجام گرفت نیز انعکاس یافت. وی کمک به برون رفت از بحران سرمایه که تمام تار و پودش را بویژه در کشورهای کلاسیک و مادر همچون آمریکا و اروپا در بر گرفته است، وظیفه خود و کشورهای درحال توسعه و رشد امثال روسیه، هند، برزیل و... دانست. اظهارات سران دولت سرمایه داری چین در این ارتباط به نظر خیلی از ناظران جهانی واقع بینانه است. در جهان بهم تنیده کنونی، بحران در نقطه ای برق آسا به نقاط دیگر نفوذ می کند و هیچکس از تأثیر آن مبرا نمی شود. و اما، این در مورد چین و شیوه نگرش رهبران کنونی آن که جز حمله لجام گسیخته سرمایه به زندگی میلیاردری کارگران و زحمتکش این کشور نیست، بیش از هر جای دیگری صادق است. تولیدات باید

بازار فروش یعنی امکان تبدیل به پول را بیابند، چرا که برای رفع نیازمندی های توده زحمتکش چین انجام نمی گیرد و این خود را در دستمزدها، که به زحمت بالای مرز خط فقر می رسد نشان می دهد. جان فاستر بلایمی و رابرت دبلیو مک چنسی مقاله ای در رابطه با اقتصاد چین و خطرات آن نوشته اند که بتاريخ ۱۹ فوریه ۲۰۱۲ در سایت ضد (Znet) درج شده است. آنها در جایی چنین می نویسند: "با این حال، نگرانی در مورد آینده اقتصاد چین در حال حاضر گسترده و عمیق است. تعداد خیلی کمی از ناظران آگاه اقتصادی بر این باورند که در حال حاضر روند رشد چینی پایدار است. در

واقع، بسیاری بر این باورند که اگر چینی ها به شدت اوضاع را تغییر ندهند، اقتصاد آن بسمت یک بحران شدید و عمیق خواهد رفت. استفن روچ، رئیس غیر اجرائی مورگان استنتی آسیا، استدلال می کند که اقتصاد متکی بر صادرات چین به تازگی با دو تجربه عکس روبرو شده است: «نخست آنکه برای اولین بار اقتصاد آمریکا در رکود بزرگ و بی نظیر فرو رفته و با بحران مالی بزرگی دست به گریبان است. و در حال حاضر بحران بر اروپا تسلط داشته و یکه تازی می کند»، "بر این اساس بزرگترین بازارهای صادراتی چین با مشکلات بی نهایت جدی ای روبرو هستند. دیگر نمی توان با اعتماد از رشد در چین و با توجه به محیط زیست صحبت کرد." رکود جهانی و چین. از طرف دیگر رشد اقتصادی هند با محصولات مشابه ارزان قیمت و دیگر کشورها را نمی توان نادیده گرفت. با توجه به این واقعیات دست و دلبازی



بحران اقتصادی و مالی (بحران قرضه دولتی) در اروپا عمیق تر شده است و زمینه را آماده اشتعال کرده است. سوال این است که آنچه در یونان جاری است می تواند جرقه این اشتعال باشد، اگر آری چه شرایطی می تواند به ارتقا بحران سیاسی تا سطح بحران انقلابی در آن موثر باشد. بحرانی که در آن استراتژی سوسیالیستی کارگری در مبارزه دست بالا پیدا کرده و قادر شده باشد انواع سیاست های بورژوازی در جریان مبارزه را کنار زده باشد و بربریت سرمایه داری، که به تهدید جدی دربه نابودی کشاندن نسل بشر تبدیل شده است را نابود و سوسیالیسم یعنی جامعه انسانهای آزاد را جانشین آن نماید. سیر رویدادها نشان می دهد اگر تا کنون این بحران به بحرانی انقلابی تبدیل نشده است نه از سر عدم آماده گی شرایط عینی بلکه بیشتر از کمبود شرایط ذهنی ناشی می شود.

بحران اروپا که در کشورهای مختلف اشکال متنوعی بخود گرفته است نقطه اوج خود را در یونان و پرتقال به نمایش گذاشته است.

نماینده گان بورژوازی از ریز و درشت برای نجات یونان بسیج شده اند. هنوز جوهر سوگند نخست وزیر انتصابی یونان آقای پاپا دیموس خشک نشده است که وام کلان دیگری برای نجات دولت اختصاص داده شد. از دولت دست نشانده تقاضای اجرای برنامه های جدید ریاضت اقتصادی می شود و با وجود تصویب چنین برنامه ای که زیر سرکوب پلیس صورت می گیرد، اما مبارزات کارگران و همه فرودستان آنها را به عقب راند و این بار از وام بدون بهره خبر داده شد. این در حالی است که کارگران و کارکنان اعلام کرده اند وام بی وام و ما دیگر همه امکانات را می خواهیم زیر

رهبری خود گرفته و کنترل نمائیم. حتی در جاهایی به اشغال محل کار نیز اقدام کرده اند. در چنین اوضاعی است که بحث و راه حل بحران اروپا نه تنها اجلاس مستمر قاره ای اتحادیه اروپا بلکه اجلاس دو روزه جهانی کشورهای جی ۲۰ در مکزیک را نیز بخود اختصاص داد. وزرای دارائی جی ۲۰ با دادن قرضه نجات موافقت نکردند و اکنون سران اتحادیه اروپا را متوجه چین کرد تا وضعیت وخیم اروپا و تأثیر ویران کننده آن روی اقتصاد بحران زده جهان و بویژه چین که عمدتاً سرمایه اش به صادرات وابسته است را گوشزد نمایند. در دیداری نمایندگان دولت چین آماده گی خود را با هر نوع کمک برای برون رفت اروپا، قلب کلاسیک سرمایه، از بحران اعلام کردند. مسلمان این وعده چین نیز جز به بهای خون کارگران معادن و کارآرزان کارگران جوان و مهاجر با ساعات کار طولانی عملی نخواهد شد. ون جیانونخست وزیر چین در حضور باروسو رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا و دیگر همکارش



همراه نگرانی چینی های مدعی رهبری دنیای معاصر حقیقت ان قابل درک و فهم است. البته کسانی مانند لاگارد فرانسوی رئیس جدید صندوق بین المللی پول و مشاورانش اطمینان می دهند که نه، خطری اقتصاد چین را تهدید نمی کند. در هر صورت تب نوبه بحران اقتصاد جهان در کل و بویژه قاره کهن از نظر تولد و رشد روابط سرمایه دارانه یعنی اروپا را فرا گرفته است. دو کشور بزرگ اقتصاد اروپا یعنی آلمان و فرانسه در حالی حول سیاست های واحد در قبال بحران اروپا تنگاتنگ به فعالیت می پردازند که خود نیز با انواع بحرانهای سیاسی گرفتارند. بحران فرانسه که با سرکوب مبارزات داخلی و سردمداری ناتو در حمله به لیبی فرصتی خریدار بود با کاهش رای سارکوزی در انتخابات پیش رو روبرو است و در آلمان بحران تاکنون به برکناری دو رئیس جمهور در عرض کمتر از دو سال انجامیده است. دولت جدید ایتالیا با سیلی صورت خود راسخ نگهداشته است و وعده های مونتی در رفع بحران کارگر نشده است. موج جدیدی از بحران اجتماعی سیاسی اسپانیا، پرتغال و ایرلند را در بر گرفته است. بحران مشروعیت رهبری تقریب ان همه کشورهای بزرگ و کوچک اتحادیه اروپا را در بر گرفته است. در یونان حزب سوسیال دموکرات که چهار سال پیش با ۴۴٪ رای ریاست دولت را گرفت آرای اش به ۸ تا ۹ درصد در ماه قبل رسیده است. نخست وزیرمنتصب ترویکان (اتحادیه اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول) دیگر نمی تواند بدون ماشین ضد گلوله و بدون حفاظت ماشین های پلیس از عقب و جلو حرکتی داشته باشد.

۱۰ روزی که دنیا را لرزاند) امید که هنوز هم الهام بخش مبارزات رهایی بخش طبقه کارگر و سوسیالیست های آن است. حزبی که لنین یکی از اصلی ترین تئوریسین ها پش بود. رهبران این حزب کسانی بودند که بدون ترس و خودباختگی از تنها شدن، به همراه عده خیلی کمی مانند روزالوکزامبورگ جلسه انترناسیونال دوم را بعلت در غلظیدن اکثریت احزاب شرکت کننده در آن به موضع دفاع از جنگ امپریالیستی ترک گفتند. تئوری دفاع از سرمایه داری و دولت امپریالیستی خودی را به جنگ داخلی و انقلابی بر علیه بورژوازی خودی و تبلیغ همبستگی بین کارگرانی که بیشترشان در لباس سرباز بودند را در دستور گذاشتند. آنها بدین وسیله بزرگترین انقلاب بشریت متمدن را رهبری کردند. لنین با چنین خصوصیتی در باره انقلاب و دولت مطالب زیادی نوشته است. (۱) او از جمله می نویسد که: " برای اینکه بتوانیم شرایط انقلابی داشته باشیم، ۴ شرط لازم است ۱- طبقه حاکمه به فراسیونها تقسیم شده و در بحران باشد. ۲- خرده بورژوازی شروع می کند که به پاندول شدن بین دو طبقه کارگر و بورژوازی تبدیل گردد. ۳- توده های کارگر و زحمتکش آماده برای دادن قربانی و انجام فداکاری های بزرگ برای گرفتن قدرت سیاسی باشند. ۴- یک رهبری و حزبی انقلابی که آمادگی برای رهنمون گرداندن و ادامه مبارزه طبقه کارگر برای گرفتن قدرت سیاسی را داشته باشد، موجود باشد.

با شروع بحران اقتصادی و مالی که خود را در اصطلاح ترکیدن حباب های "اقتصاد کازینویی" بیان کرد و مرکز و قلب سرمایه یعنی وال استریت و بانک های بزرگ را نشانه گرفت و همه، حتی اوباما را نیز «سوسیالیست» کرد، دولت ها شروع کردند از پول های عمومی و عمدتن صندوق های بازنشستگی کارگران و کارکنان و نیز بودجه سازمانها و مؤسسات عمومی و آموزشی و بیمه های اجتماعی، میلیاردها دلار، یورو، پوند، کرون و.. به

سران کشورهای اروپای شمالی (اسکاندیناوی) که اکنون سه کشور تازه تأسیس و جدا شده از روسیه شوروی سابق هم به آنها اضافه شده اند از سرکردگی فرانسه و آلمان بر اتحادیه اروپا ناراضی اند. این کشورها که به حیات خلوت سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی امپریالیسم آمریکا شهره اند، (دو سال پیش اعلام شد که سفارت آمریکا در این کشورها و بویژه نروژ و سوئد صدها هزار فیلم جاسوسی از شهروندان تهیه و ارسال داشته است. این مسئله سر و صدای زیادی راه انداخت که با راه اندازی جنگ امپریالیست ها در لیبی و کشتار نازیستی در نروژ و وحشت ناشی از آن سر و ته قضیه فعلن هم آورده شد.)، با نخست وزیر محافظه کار و شاگرد و درس آموخته مکتب بانوی آهنین، تاجر جلسه می گیرند و به صراحت از نارضایتی شان از طرز برخورد مرکل (تاجر آلمان) و سرکوزی صحبت می کنند و با اینکه چنین جلساتی را تصمیم گیرنده نمی دانند، ولی از آن بعنوان اجلاس ضروری اسم می برند. امثال چنین اجلاسی را مرکزبین المللی اولاف پالمه اخیرن در رابطه با ایران نیز برگزار کرد. این گونه اتحادها و افتراق ها را در داخل هر کدام از کشورهای بحران زده اروپا و بویژه یونان نیز شاهد هستیم. اینجا لازم است به شاخص هائی در رابطه با اوضاع انقلابی و یا پیشا انقلابی نیز اشاره ای داشته باشیم.

لنین را کم و بیش همه می شناسند. دوست و دشمن او را استراتژیست و رهبر انقلاب بزرگ اکثر در روسیه می دانند، البته این انقلاب را کارگران به پیروزی رساندند، ولی مسلمان رهنمود حزب بلشویک و زحمات شبانه روزی لنین در پیروزی انقلاب اصلن قابل چشم پوشی نیست. تاثیرات و تجربیات شگرف این انقلاب کارگری سوسیالیستی در جهان عصر خویش و تا کنون از دید هر تاریخ نویس کمی با وجدان پنهان نمانده است. جان رید روزنامه نگار و نویسنده آمریکائی رمانش را درباره آن بدرست (



برنامه و اقدام عملی است که کارگران را وادار به پرداخت هزینه به منظور خارج ساختن بحران سرمایه در اسپانیا می کند. باید بوسیله کم کردن حقوق کارگران و دستمزد، بدتر کردن شرایط کاری و زدن بیمه های بیکاری و بهداشتی و اجتماعی موجب افزایش قدرت رقابت سرمایه اسپانیا در برابر سرمایه دیگر کشورهای اروپایی و غیره گردد تا دو باره سرمایه اسپانیا قدرت رقابت با دیگران را داشته باشد. اتحادیه های کارگری اسپانیا که تحت تأثیر سیاست های راست حزب سوسیال دموکرات اسپانیا هستند، ابتدا باروی کار آمدن همین دولت راست، بسته ریاضت اقتصادی را امضاء کردند، ولی الآن تحت فشار توده های رادیکال شده کارگران مجبور شده اند از پشت میز مذاکره دو باره به خیابان برگردند. خود حزب سوسیال دموکرات شروع به غرو لند کردن نموده است و انتقاداتی جزئی بر برنامه های دولت ائتلافی داشته است، برنامه هایی که البته خودشان تا روز آخر با وجود اکثریت آرا در مجلس و داشتن سکان دولت، آنها را از تصویب گذرانند. حزب سوسیال دموکرات با چنین کاری ۳٪ به تعداد طرفداران خویش افزوده است. در پرتقال تظاهرات میلیونی شد و در مرحله اول، ۵۰۰ هزار کارگر و جوان با شعار "نه به استثمار، نه به نابرابری، نه به فقر" در پایتخت کشور رژه رفتند و میدان قصر را به میدان مردم تغییر نام دادند. آنطوری که در مصر میدان تحریر مرکز تجمع مبارزات گردید. در رومانی کارگران و جوانان با مبارزه بر علیه برنامه های ریاضت اقتصادی طی یک هفته اعتصاب و تظاهراتی ملیتانت و رادیکال نخست وزیر را به پس گرفتن آن واداشتند. شعار کارگران در پرتقال نه تنها بر علیه تصویب و اجرای برنامه ریاضت اقتصادی مورد در خواست سه ارگان سرمایه (اتحادیه اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین الملل پول) است بلکه تغییر قوانین را نیز دور زده و هسته اصلی نظم طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در عصر حاضر را نشانه رفته است. عامل بدبختی را نه بانک ها و این یا آن شرکت مونوپل و چند ملیتی و نه حتا دولت های نوکر و کتف بسته سرمایه امپریالیستی متعفن و خون ریز بلکه خود استثمار و نابرابری موجود در تمامی نظام های طبقاتی تا کنونی می داند و خواستار نابودی اش شده است. این دیگر از عهده تمامی سازمانهای اتحادیه ای و احزاب سیاسی موجود در کمپ راست و چپ جامعه خارج است و حزبی را می طلبد که به قول مارکس و انگلس که در سال ۱۸۵۰ نوشتند "کاملن متفاوت با احزاب طبقات دیگر که وجود دارند، باشد"، حزبی که بر پرچم اش شعار "انقلاب مداوم" نوشته شده است. در انگلستان روز سه شنبه ۲۲ فوریه پلیس ضد شورش به چادرهای موافقان اشغال لندن حمله ور شد، نه تنها چادرها را جمع کرد بلکه اعتراض کنندگان کمپ را نیز همچون لاشه گوسفند روی اسفالت می کشیدند و با این عمل چهره واقعی دموکراسی سرمایه را بعینه نشان داد. با اینحال یکی از تظاهرکننده گان به خبر نگار ارونیوز چنین می گوید: «خیلی ها به من می گویند که دیگر تمام شد. اما اینطور نیست. این تازه اول راه است. اینجا جایی بود که ما شروع کردیم. خیلی ها از جمله خود من، می خواهیم بمانیم، هر چه پیش بیاید مهم نیست.»

بحران اقتصادی در اروپا مدتهاست که بازتاب سیاسی خویش را در کشورهای حوزه پول واحد یورو به عینه نشان داده است. آن حلقه ای که بحران سیاسی را تا سطح عروج یک بحران انقلابی به نمایش گذاشته است یونان است. در یونان دولت پارلمان جای خود را به دولت انتصابی سه ارگان صندوق بین المللی پول، بانک

حلقوم بانک ها و صاحبان صنایع بزرگ مانند جنرال موتورز، اپل و پژو و ... ریختند و بعد نیز اعلام کردند که بحران را مهار کرده ایم، فقط شما کار کنید و مزایای زیادی نخواهید، آنها بحران را حل خواهند کرد. یکی از دریافت کننده گان جایزه نوبل در رشته اقتصاد آقای استنگلیتز اعلام کرد که: "بانک های ما مثل بیمار سرطانی خونی می مانند که هر چه به حلقوم شان می ریزیم بیرون می دهند" یعنی بدن قدرت جذب خون را ندارد و به زبان دیگر در حال موت است. و اما با اینحال بانک ها و کلن نظم اقتصادی سرمایه که این چنین با سرطان وخیم رویرو بود ه و هست باید که سرپا نگه داشته شود و تمام سعی و کوشش در این جهت است.

در ۱۴ فوریه ۲۰۱۲، بر طبق خبر منتشره در تلویزیون سوئد و خبرگزاری رسمی این کشور، موسسه اعتباری بین المللی مودی (Mody) که هر سال و هر ۶ ماه یکبار، بسته به مذاق سرمایه، درجه اعتبار کلی رابا توجه به شاخص های مهم اقتصاد کلان در سطح کشورها و قاره ها اعلام می کند، در باره اقتصاد اروپا هشدار می دهد و درجه اعتباری اروپا را کم می داند. از قول سخنگویان مودی نوشته می شود که: " رهبران اروپا در انجام اقدامات صرفه جویانه و اجرای بسته ها و برنامه های ریاضت اقتصادی عاجز و ناتوان بوده اند. این موسسه درجه اعتباری کشورهای اسپانیا، ایتالیا، پرتقال، سلواکی، اسلوانیکی و مالتا را پائین آورده و به فرانسه، بریتانیا و اتریش اخطار داده است که اقتصادشان ضعیف است و آسیب پذیر" در ضمن در همین خبر می آید که موسسه دیگری به نام (standard&poor). ۱۵ بانک بزرگ اسپانیا را واداشته است که بشدت درجه اعتباری خود را پائین بیاورند". البته از یونان حرفی نیز در میان نبود و همه قبول کرده اند که اوضاع این کشور از اعلام درجه اعتبار و این حرفها گذشته است. ولی با این وجود روز ۲۸ فوریه اعلام شد که همین موسسه یعنی (Sstandard&ppo) در جه اعتباری یونان را به یکی ماقبل آخر در کلاسه درجه بندی قرار داده است. (سایت یورو نیوز- ۲۸ فوریه ۲۰۱۲) در پی آمد این اخطار و در چنین موقعیتی؛ دولت پرتقال اعلام اجرای برنامه ریاضت اقتصادی جدیدی را نمود و دولت اسپانیا دست به تغییر قانون کار این کشور و باز گذاشتن دست سرمایه داران در اخراج های دسته جمعی هر چه بیشتر نمود که البته از طرف کارگران و توده ی زحمتکش با تظاهرات دو میلیونی در اسپانیا جواب گرفت. یکی از تظاهر کنندگان می گوید: " آنها می خواهند شغل پدر و مادرها را بگیرند و نصف حقوق آنها را به فرزندان بدهند". اسپانیا با حدود ۲۳٪ بیکاری در میان کشورهای صنعتی، بالاترین نرخ بیکاری را دارد. این رقم برای جوانان زیر ۲۵ سال بیشتر از ۵۰٪ است. دولت راستگرای ماریو راخوی در نظر دارد با کاهش زمان بیکاری از ۴۲ ماه به ۲۴ ماه و افزایش دوره آزمایشی کارگران به یک سال، مبادرت به " انعطاف پذیر کردن بازار کار" این کشور کند. (یورو نیوز) یکی از نویسندگان تروتسکیست در گزارشی در باره علل این تظاهرات می نویسد: " در واقعیت این(تغییر قانون کار) حمله جدی نه فقط به حقوق کارگران و قوانین کار است بلکه از همه مهمتر اینکه قدرت دفاع را از کارگران می گیرد. مقاله داخلی روزنامه دست راستی و پرو کاپیتالایسم ال پاپس در اسپانیا اخطار می کند که هدف از اصلاحات باید این باشد: " قدرت را در محل کار به نفع کارفرمایان و بر علیه کارگران تغییر دهد"، البته باید دانست که این فقط یک اظهار ساده نیست، این بخشی از یک



خودرها نمایند، بورژوازی یونان با احتمال خیلی زیاد نمی تواند در مقابل کارگران یونان و توده فرودست مقاومت کند. اگر در یونان طبقه کارگر موفق گردد که انقلاب اجتماعی را سازمان دهد، این فورن نه تنها در اروپا و یا آن هم در شرایط کنونی که کارگران پرتقال با شعار "نه به استثمار، نه نا برابری، نه به فقر"، در صفوف میلیونی و کارگران اسپانیا با شعار "بحران سرمایه است، سرمایه باید برود." و ... انقلاب سوسیالیستی جاری می کند بلکه بعلاوه نزدیکی فاصله ای، فرهنگی با قاره آفریقا (مصر)، ایران و مخصوص آن گرفتن سلاح ناسیونالیستی از دست بورژوازی ترک (قبرس) کل منطقه اروپا، آسیا و آفریقا را شعله های انقلاب در بر خواهد گرفت.

اعتراضات توده ای در یونان اعلام جنگ بر علیه سیاست های سرمایه، دولت تکنوکرات پاپادموس و علیه نظام سرمایه داری است، نظامی که هزینه بحران را بر کرده کارگران و توده های زحمتکش انداخته است. این جنگ می تواند پیش فرضهای یک جنگ تمام عیار طبقاتی و تبدیل بحران سیاسی به بحران انقلابی باشد. آنچه می تواند مجموعه این پیش فرض ها را کامل کند

مرکزی اروپا و اتحادیه اروپا داده است، دولتی تکنوکرات که از ائتلاف دو حزب بزرگ حاکم تشکیل یافته و کمر به اجرای برنامه های جهانی سرمایه از جمله ریاضت و صرفه جویی اقتصادی بسته است. با وجود پرداخت وام به یونان و با وجود تصویب برنامه های جدید ریاضت اقتصادی در مجلس با اینحال نه تنها اعتراضات و مبارزات در یونان مرعوب نشد بلکه ادامه اعتراضات توده ای در اشکال جدیدتری خود را به نمایش گذاشت. بارها جنگ خیابانی و جنگ در مقابل درب پارلمان شدت گرفت، ساختمان احزاب حاکم به آتش کشیده شد و در جاهایی از جمله بیمارستانی در یونان کارکنان آنجا را به اشغال در آوردند و در کارخانه ها و مراکز کار کارگران و کارکنان به ایجاد مجمع عمومی و برگزیدن نماینده های خود اقدام کرده اند. اوج مبارزات توده ای در یونان خود را با شکاف و دو دستگی در ارگانهای دولتی نشان داد. عده ای از وزرا استعفا دادند و در اعتراض به سیاست های آشکارا سرکوبگرانه پلیس ضد شورش در روی پله های پارلمان، رئیس اتحادیه پلیس یونان آن را جنایت و دیکتاتوری به سبک نازی های آلمانی در زمان اشغال و نیز حومت خونناکی نظامی در یونان نامید و حتی دستور دستگیری سران ارگانهای حاکم بر اقتصاد اروپا را صادر کرد. طبق خبر روزنامه آفتون بلادت، سوئد، ۱۵ فوریه ۲۰۱۲. در مقابل اعتراضات پاپا دیموس نخست وزیر در یک سخنرانی تلویزیونی خطاب به ملت یونان چنین گفت: " این خرابکاری و ویرانی است، می خواهند کشور را به هرج و مرج بکشانند، می خواهند ثبات و امنیت را از ما بگیرند، با این اعمال اوضاع را در وضعیت فاجعه بار و ماجراجویی قرار داده اند. تا شرایطی ایجاد کنند که کشور به ورطه نابودی کشیده شده و در نهایت وادار به خروج از منطقه پول اروپا گردد و ...". او که خودش در هیچ انتخابات دموکراتیک بورژوازی و حتا منحنط ترین آنها به این سمت انتخاب نشده و دست نشانده و منصوب ترویکان و سرمایه داران بزرگ و بانکداران یونان است می گوید که: " این واندالیسم را هیچ دموکراسی نمی پذیرد و باید با آن برخورد خشن کرد"، او از یاد می برد که اولن واندالیسم یا هر چه خود مایل است نام نهد، نه ناشی از اعمال یک عده خیلی کمی آنارشویست و باصطلاح قانون نپذیر، بلکه این جوانان و نوجوانان دانشجوی و دانش آموز معمولی هستند که بعلاوه اجرای برنامه های فرمان داده شده سرمایه داران بین المللی و ملی، از هستی ساقط شده اند و حتی غذای کافی برای صبحانه ندارند. و ثانی آن در مقابل خشونت لجام گسیخته پلیس و پرووکاسیونها و اعمال دستور داده شد توسط شما است که انجام گرفته است. و اما، با تمام این احوال هنگامی که کارگران اعلام اعتصاب بعدی را نمودند، رئیس دولت اعتراف کرد که "دیگر کاری از دست من ساخته نیست". این خود سوال است که چرا اتحادیه اروپا حتا به خروج یونان از وحدت پولی (یورو) نیز این قدر وحشت دارد، مگر یونان با ۱۱ میلیون نفر جمعیت و یا این همه قرض و وام، خروج اش ضربه ی خیلی وحشتناکی از نظر اقتصادی است؟ می دانیم که این اتحادیه و بویژه اتحاد پولی اش خیلی جوان است و هنوز هم چند کشور عضو خود اتحادیه اروپا به واحد پولی آن نپیوسته اند و این هم مهم است که در مقابل دوستان و رقبائی چون ایالات متحد، روسیه و چین و غیره از نظر مقام و پرستیژ ضربه زنده است. ولی به نظر می رسد که اهمیت یونان برای سرمایه امپریالیستی اروپا و کل جهان بیشتر از این ها باشد. اولن سرمایه داران اروپا و جهان می دانند که اگر یونان را به حال



که شرایط ذهنی می تواند شکل بگیرد و اوضاع عینی را نه تفسیر بلکه تغییر دهد. اینجاست که سوسیالیست هایی کارگری می بایست نقش تاریخی خود را ایفا کنند. سوسیالیست ها نمی توانند شرایط عینی را خلق کنند و برای آن از قبل نقشه بریزند. مبارزه طبقاتی قبل از سوسیالیست ها وجود داشته است کاری که سوسیالیست ها می توانند پیش ببرند تکامل مبارزه طبقاتی تا سطح دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود. سوسیالیست ها نمی توانند با بهترین برنامه حتی کاری از پیش ببرند مگر اینکه اساسن جزیی از طبقه کارگر باشند و سازمانهای کارگری را تا درجه ای از ایجاد سازمان سیاسی کارگران با هدف انجام یک انقلاب پیروزمند ضد سرمایه داری هدایت کنند. ایجاد حزبی کارگری از درون چنین سوخت و سازی بیرون می آید. با وجود مهیا ترین شرایط عینی و با وجود بیشترین از خود گذشتن ها بدون ایجاد سازمان تکامل یافته کارگران و بدون آماده گی ذهنی در عینیت موجود صحبت از انقلاب اجتماعی پیروزمند بیهوده خواهد بود. جرقه یونان امروضا وجود شرایط عینی برای ادامه مبارزات بدون تامین شرایط ذهنی مناسب با آن نمی تواند اروپا را شعله ور کند. اینجاست که سکوت سوسیالیست های جنبش کارگری خطای جبران ناپذیر خواهد بود.

(۱) آلن وودز / یونان در آستانه یا پیشا انقلاب/ دوشنبه ۱۴ فوریه- منبع سایت اینترنتی دفاع از مارکسیسم.

(۲) <http://persian.euronews.net/2012/02/28/police-clear-occupy-london-protest/>

شرایط ذهنی حاکم برسیر رویدادها است. رویدادهای اروپا، کشورهای عربی و ایران مجموعه شرایط عینی را به نمایش گذاشته است که با توجه به تفاوت هایی در فراز و نشیب آنها در عین حال فقدان آن شرایطی را خاطر نشان می کند که در همه آنها مشترک است و برای سازماندهی یک انقلاب اجتماعی ضروری می باشد. لنین در سال ۱۹۱۱ در سالگرد کمون پاریس با جمع بندی از آن و برای تحقق یک انقلاب پیروزمند دو شرط را نام می برد که کمون فاقد آن بود: «نیروی های مولده به سطح بالایی از تکامل رسیده باشد و پرولتاریا به اندازه کافی آماده باشد». دو شرط نامبرده از سوی لنین همان آماده گی عینی و ذهنی است که بدون آنها و یا بدون یکی از آنها امکان پیروزی انقلاب موجود نیست. با توجه به بحران جاری سرمایه داری و سیاست های ضد کارگری جنبش هایی عروج کرده اند که کم یا زیاد نظم موجود را به چالش کشیده اند. عروج جنبش های ضد سرمایه در قرن بیست و یک شرط اول لنین را تامین کرده است. اما از این آماده گی عینی به سراغ شرط دوم می رویم تا بتوانیم رابطه منطقی بین هر دو را دقیق کنیم. طبقه کارگر برای اعلام موجودیت خود در جامعه از سازماندهی اعتراضاتش تا در دست گرفتن سکان انقلاب و هدایت آن تا پیروزی به ابزاری نیاز دارد که مناسب پیشبرد امور مبارزاتی اش باشد. دست بردن به مناسبات عینی و تغییر آن بدون طرح و نقشه مناسب متحقق نمی شود. احزاب و سازمانهای موجود که زمانی و برای امر خاصی درست شده اند با وجود داشتن حتی درجه بالایی از سمپاتی به کارگران اما نمی توانند آن ظرفی باشند که طبقه کارگر را در میدان مبارزه تا پیروزی هدایت کنند. در دل شرایط عینی و در جهت پاسخگویی به موانع سر راه مبارزه کارگری است



نجات یونان با زدن تیر خلاص

آنکه اشتفان

ترجمه: مینا اخگر

کاهش بدهی های یونان هم در نظر گرفته شده است. طلبکاران خصوصی بطور عمده بانکها و صندوقهای تأمین می بایست از صدوهفت میلیاردیورو صرفنظر کنند. در عوض دولت یونان باید خود را به رعایت دقیق تمام اقدامات ریاضتی قدیمی و جدید متعهد نماید. دوازده فوریه در مقابل اعتراضات توده ای مردم حزب حاکم پاسوت و نئودموکراسی دستورالعمل های مبنی بر اخراج کلی صدوپنجاه هزار کارگزاران دولتی؛ کاهش حقوق بازنشستگی؛ کاهش دستمزد و حداقل دستمزد مزایای مربوط به آن را صادر کردند. موارد قانونی آن قرار است این هفته در مجلس یونان به تصویب برسد.

علاوه بر این؛ حق حاکمیت ملی کشور مدیترانه ای محدود است. یک گروهی از کارشناسان اتحادیه اروپا؛ صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا می بایست بطور مداوم بر کاهش بدهی یونان نظارت داشته باشند. علاوه بر این یک حساب کاربری سپرده باز شده تا دولت یونان بدهی هایش را به آن واریز کند. این توافق نامه جدید از طرف اپوزسیون چپ یونان به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. امروز دو اتحادیه سراسری یونان در مقابل پارلمان یونان فرا خوان داده اند. اعتراض آنها به کاهش حقوق کارگران و خدمات اجتماعی است، به آنها تیر خلاص زده می شود که دولت نجات پیدا کند.

رئیس گروه یورو ژان کلودیونکر اظهار نموده؛ این وام به یونان زمان میدهد که برای انجام اصلاحات خواستاری اقدام کند. این پیش بینی های خوش بینانه از نظر خوزه مانوئل بارسورئیس کمسیون اتحادیه اروپا و ماریو دراگی رئیس بانک مرکزی اروپا شک برانگیز است. نمایندگان بانک شک و تردید خود را در اجلاس نماینده گان اروپا اظهار داشتند. آنها اعلام کردند که یونان از پس بدهی ها بر نمی آید.

مقدمه مترجم: بحران اقتصاد کاپیتالیستی که با به بن بست رسیدن سیاست های نئولیبرالیستی وارد مراحل حادی شد طی سه سال گذشته تاکنون در اکثر نقاط جهان به اشکال مختلف خود را بروز داده است. بحران جاری سرمایه داری که از امریکا شروع شد همچون طوفانی خود را به اروپا و اقیانوسیه، آسیا و افریقا رسانید. جنبش کشورهای عربی، اعتراضات در اروپا و عروج جنبشی جهانی سرمایه را به تکاپو و راههای پیشگیرانه وادار کرد. سرمایه داری، دولت و ارگانهایش با انواع ابزارها از دیپلماسی گرفته تا قهر در تلاش بوده و هستند که با تحمیل سیاست های ریاضیت جویانه تحت عنوان صرفه جویی در اقتصاد بار بحران را بر دوش کارگران و شاغلین انداخته تا مگر آن را از سر خود باز کرده و نظام مالکیت خصوصی رانجات دهند. اکنون بحران زیرپای کشورهای اروپایی را داغ کرده و اروپایی واحد را در معرض فروپاشی قرار داده است. یونان آن نقطه ای است که مدتهاست توجه طرفداران و مخالفین سیاست های سرمایه داری بحران را را بخود جلب کرده است. مدتی قبل دولت یونان سقوط کرد و دولت جدید که توسط اتحادیه اروپا، بانک اروپا و صندوق بین المللی پول سر کار آمد هنوز نتوانسته اقدامات جدید ریاضتی را اجرا کند. از طرفی تحت فشار مبارزات کارگران و مزدبگیران یونان است و از طرف دیگر با شرط و شروط در دادن وام تحت فشار سرمایه جهانی است. نجات دولت یونان و سرمایه در آنجا هدف تمامی دولت ها و ارگانهای سرمایه است. نگرانی سرمایه نه فقط در رابطه با خطر از هم پاشیدن اروپای واحد بلکه پیش از آن امکان شرایط انقلابی در یونان است چرا که جرقه ای در یونان دنیا را خواهد لرزاند. مطلب حاضر یونان را به حیوانی زخمی تشبیه کرده است که سرمایه برای نجاتش به او تیر خلاص می زند. این مطلب از آنکه اشتفان است و

در روزنامه سوسیالیستی نیویس دیوچلند در آلمان ۲۲ فوریه درج شده است.

از آنکه اشتفان ، آتن

پس از هفته ها تاخیر با دومین بسته وام اضطراری برای نجات یونان موافقت شد. وام اضطراری برای یونان با کنترل شدید بدهی های آن در نظر گرفته شده است. اتحادیه های یونان اعتراضاتی را فراخوان داده اند.

در تصمیم عاجل شبانه وزیران دارائی اروپا کمک های مالی جدید به دولت یونان بالغ بر صدوسی میلیاردیورو تصویب رسید. در مجموعه اقدامات مورد توافق شرایط



پایان کار معاونت سینمایی ایران؛ افتتاح سازمان سینمایی ایران

مقاله میهمان: داوود رحیمی

برای این سازمان برای آخرین دفعه اتفاق بیافتد، ریا، یعنی اینکه نه دیگر سازمان تازه تأسیس شده را پس از تاریخ مصرفش منحل کنند و نه دیگر ویتنی هوستون بمیرد.

سینما در ایران حاصل دوران تجدد در تاریخ این جامعه میباشد و از بدو به وجود آمدنش و ساخت اولین فیلمش دچار مشکل و بعبارتی دستخوش دخالت و کنترل های سیاستمداران به صورت هر روز بوده و تا به امروز هم ادامه یافته است. با نگاهی مختصر و مفید به تاریخ سینمای ایران و استناد به نقل قولهای مختلف از تاریخ سینمای ایران در میابیم که سینما و سینماگر هرگز و در هیچ زمانی نتوانسته با خیال راحت فیلم بسازد! و همیشه دولت وقت، با تمام نیرو سعی داشته این هنر را در کنترل خود داشته باشد و مورد استفاده های تبلیغاتی، بنفع اهداف و سیاستهای خودش قرار بدهد و همچنین سینماگران، اعم از نویسندگان یا کارگردانان آنان و یا هنرپیشگان و حتی کادر فنی هم تا کنون نتوانسته سقف مطمئنی چه بنام سندیکا و یا کانون و... سازماندهی کنند تا که در پناه آن بتوانند صاحب حقوق و حق چه به لحاظ مالی و یا چه کاری گردند و از آزادی کار و عملشان دفاع یا حمایت شود.

بنوعی و بنا بنظر برخی از کسانی که تاریخ سینما را قلم زده اند، حضور و ورودش به ایران را از دوران قاجاریه میدانند و برخی دیگر هم معتقدند که اولین فیلم بلند داستانی ایران در ۹۵ سال پیش یعنی ۱۲۹۵ بنام دختر لر ساخته سینتا و عده ای هم میگویند که چون فیلم دختر لر در هندوستان ساخته شده پس اولین فیلم ایران توسط " آوانس اوهانیان " که یک مهاجر فرار کرده از انقلاب اکتبر روسیه به ایران که ارمنی هم بوده در سال ۱۳۱۱ یعنی حدود ۸۰ سال پیش ساخته شده بنام " حاجی آقا "، که البته محسن مخملباف در فیلم " ناصرالدین شاه آکتور سینما " میخواهد بگوید که سینما سالها قبل از این تاریخ و در دوره ناصرالدین شاه از فرنگ به ایران آمده است که البته این تاریخ را برای ورود دوربین فیلمبرداری به ایران میتوانیم بپذیریم ولی آثاری و ساخته ای در این دوران ثبت نشده که بتوان به آن استناد کرد و چون قصد نداریم و نمیخواهیم در این بحث به تاریخ سینما بپردازیم! از ورود به آن پرهیز میکنیم. سینما در ایران از ابتدا و از بدو بوجود آمدنش همیشه پیام رسان بوده و منظورم از بیان این مطلب چگونگی و یا مثبت و منفی بودن پیام نیست! و دو علت را میتوان متذکر شد که چرا تماشاگر ایرانی از سینما توقع دارد که حرف و درد خودش را به تصویر بگذرد و حتی معیار خوب و بد بودن فیلم هم در اکثر مواقع از نظر تماشاگر، پیام و نوع بیان آن بوده است.

هنر در تاریخ ایران در شعر بوده و ما به آن اندازه ای که شاعر و ادیب داشته ایم، نقاش و یا مجسمه ساز نداشته ایم و اگر نقاشانی هم که تابلوهای منظره یا پرسپکتیو از خود بجا گذاشته اند را خیلی از صاحب نظران اقتباس از کارهای فرنگی میدانند. ولی شعر در هنر و ادبیات و در تاریخ ما نقش و حضور مهم و پرجمعی دارد و به همین دلیل سینما هم با سوژه های عرفانی و یا احساسی عرضه شد و اهمیت به داستان بیش از تکنیک و دیگر مواردی که باید در فیلم

سازمان سینمایی ایران به ریاست جواد شمقدری، که تا امروز معاونت سینمایی وزارت ارشاد را بر عهده داشت، روز سه شنبه، ۱۸ بهمن ماه با حضور وزیر ارشاد این کشور افتتاح شد. به این ترتیب از ادغام معاونت امور سینمایی با موسسه پژوهشی فرهنگ، هنر و ارتباطات و پژوهشکده هنر و رسانه در یکدیگر سازمان سینمایی ایران تشکیل شده است که مراسم افتتاحیه آن در برج میلاد تهران برگزار شد. مجری مراسم افتتاح این سازمان جهانگیر الماسی بود و محمد حسینی، وزیر ارشاد و احمد نجفی، سعید راد، مسعود جعفری جوزانی، علیرضا سجادیپور، محمد حسن پزشکی، شهریار بحرانی، مجید انتظامی، جمال شورجه، علی سرتیپی و یدالله صمدی از اهالی سینما در آن حضور داشتند. این در حالی است که منتقدان نگران آن هستند که تشکیل این سازمان در پی جنجال های بر آمده از انحلال خانه سینما، بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته باشد تا گره گشایی از مشکلات جامعه سینمایی. آقای حسینی تبدیل معاونت سینمایی به سازمان سینمایی را ارتقای جایگاه آن دانست و گفت: "معاونت سینمایی باید ارتقای جایگاه پیدا می کرد تا بتواند پاسخگوی نیازها باشد." جهانگیر الماسی، بازیگر، که مجری مراسم افتتاح این سازمان بود در انتهای مراسم آغاز به کار رسمی سازمان سینمایی را "مهمترین اتفاق صد سال اخیر عرصه هنر" دانست و تأسیس این سازمان را به مثابه "ملی شدن سینمای ایران" اعلام کرد. ردیف بودجه این سازمان در لایحه بودجه سنواتی ایران به صورت مستقل لحاظ شده است.

با درود

زندگی گاهی خنده و گاهی گریه میباشد و زمانی که این خبر بالا را دریافت کردیم بسیار خوشحال شدیم که برخی سازمانهای به ظاهر انقلابی از عزا بیرون میابند و با تأسیس سازمان سینمایی، بجای خانه سینما شاید و کمی تسکین یابند. در حال جمع و جورکردن و تنظیم یک آگهی تبریک به سازمان مذکور بودم که به ناگاه خبری دردآور چرتم را پاره کرد و آن مرگ نابهنگام خواننده معروف امریکایی "ویتنی هوستون" بود.

نمیدانستم پیام خود را خطاب به این سازمانها چگونه تنظیم کنم و برسر دوراهی قرار گرفته بودم. تبریک تأسیس سازمان سینمای ایران و یا تسلیت برای مرگ ویتنی هوستون در الویت قرار میگیرد.

عقلم بجایی قد نداد تا نهایتاً بنا به پیشنهادی از طرف یکی از دوستانم، با بخش داستانهای واقعی برسر دوراهی مجله اطلاعات بانوان قدیم تماس گرفتم و قضیه را با مسئول صفحات برسر دوراهی مطرح کردم و چقدر هم خوب شد که این تماس و مشورت را انجام دادم چون راه حلی علمی و عملی را دریافت کردم.

تأسیس سازمان سینما، جایگزین خانه سینما و همچنین وفات ویتنی هوستون را به رفقایم در سازمان انقلابی موجود که نگران يك تشکل بورژوازی در بهت فرو رفته بودند بویژه کادرهای سازمان نامبرده "" تبریک و تسلیت "" میگویم و امیدوارم هر دو اتفاق

بکارگرفته شود اهمیت داشت و معیار قرار می‌گرفت.

سینما در ایران از همان دوران طفولیت و نوپایی اش مورد تجاوز و دستبرد قرار گرفت و مجبورش کردند که تابع سیاست روز دوران عمل کند.

امریکا و کلاً غرب مواجه شده بود با یک انقلاب در روسیه که پیام و اثرات انقلاب تا چین و حتی دور تر داشت میرفت و سرمایه داری از این بابت خطر را حس میکرد، لذا تلاش کرد که کمر بند محکمی در اطراف شوروی رسم کند و نگذارد مردم بیشتری در کشورهای اطراف به جبهه سوسیالیستها پیوند بخورند و ایران هم در این مسیر قرار گرفته بود و حمایت و بوجود آمدن سلسله پهلوی هم در همین راستا شکل گرفته و تقویت هم میشد، پس سینما که میتواندست و توانسته بود در مدت زمان کوتاهش با مردم کوچه و بازار رابطه ایجاد کند و مخاطب بیابد! بهترین وسیله بود برای پیشبرد اهداف سرمایه داری و میبایست کاملاً فیلمساز را در کنترل درآورد و یا مواظبش بود که مبادا دوربینش برود بسمت مناطق و محله های فقیر نشین و برعکس هرچه که میگیرد باید نشانگر مدرنیزه و پیشرفت کشورهای غیر سوسیالیستی باشد و این بود که سینماگران مهاجر روسی را از سینمای ایران بمرور بیرون کردند و با ایجاد شبکه های کنترل، دیگر اجازه ندادند فیلمهایی از قبیل خانه سیاه است فروغ فرخزاد و یا خیلی از فیلمهای دیگر ساخته

شود و عبارتی سینما نمی‌بایست زندگی و کم و کاستهای خود مردم را بنمایش در میآورد. از اینرو و با این هدف که سینما باید دو خطر را دنبال کند و به مخاطبش تزریق می‌نمود: ۱: دین و دینداری - ۲: پیشرفت و تمدن در کشور و هردوی اینها به غیر از اینکه مصرف داخلی داشت برای حکومت بلکه برای سرمایه داران غرب هم در مقابله با جبهه سوسیالیستها کارآیی و فیلم‌فارسی هم از همینجا و در همین رابطه شکل گرفت و ساخته های ایران یا از سینمای هند الهام می‌گرفت و یا تجدد غربی را در جامعه پیش میبرد. تولیدات سینمای ایران سعی داشت به تماشاگر رویا بفروشد و با استفاده از عناصر، تجملات، جوانمردی و ... الگویی را بوجود بیاورد و با تحت تأثیر قرار دادن مخاطبینش سر پوشی بگذارد بر روی معضلات جامعه. البته در کنار این تلاش‌ها بوده اند کسانی چون کامران شیردل و یا فرخ غفاریها که از جیب خودشان خرج کردند و دوربینشان را به محله های پائین شهر بردند و از واقعیتهای موجود مملکت فیلم ساختند، ولی توسط سانسورچیهای وقت فیلمهایشان توقیف شد و اجازه اکران نیافت و طبعاً ورشکست شده و دچار انزوا شدند و هیچ کانون یا سندیکا و یا هرچیز دیگری هم نبود که از حق آنان دفاع کند و یا بنوعی ضررشان را جبران و این بدان معنا نبود که ایجاد این نوع کانونها ب فکر سینماگران نمی افتاد و یا اینکه در فکرش نبودند، بلکه این سیستم شاهنشاهی بود که اجازه نمیداد و سرکوبشان میکرد.

نهایتاً و در مقابل فشارهای سینماگران و بخصوص سینماگران پیشرو سندیکایی توسط دولت در اواسط دهه چهل بوجود آمد و قنبری هم شد رئیس آن، ولی پس از مدت کوتاهی و حدود یکسال و نیم بعد از آن، این سندیکا مورد اعتراض واقع شد و فیلمسازی چون پرویز صیاد، سهراب شهید ثالث، هژیر داریوش، بهرام بیضایی، خسرو هریتاش، فریدون گله، مسعود کمیایی، بهمن فرمان آرا و داریوش مهرجویی و چند نام دیگر که اکنون در خاطر ندارم از سندیکا زند بیرون و کانون سینماگران پیشرو را تأسیس کردند و بنظر من از آن پس سینمای ایران تا حدود زیادی و نه

تماماً مستقل شد و پیشرفت جهشی نیز داشت و بموازات فیلم‌فارسی که بیشتر هم با بودجه های کلان و غیر مستقیم دولت ساخته می‌شدند و دستشان برای اکران فیلمهای ساخته شده کاملاً باز بود، سینماگران پیشرو با ساخته های بی‌نظیرشان، نه تنها سینمای ایران را متحول کردند، بلکه با دست خالی و با انرژی گذاری زیاد، از سینمای تحت فرمان دولت هم پیشی گرفتند و فیلمهایی چون آدمک، ملکوت (هرگز بنمایش در نیامد) برهنه تا ظهر با سرعت و خوابنامه رحمن سرایدار از ساخته های خسرو هریتاش و صادق کرده و آرامش در حضور دیگران از ناصر تقوایی و خدا حافظ رفیق، تنگنا، تنگسیر و... از امیر نادری و یک اتفاق ساده و طبیعت بیجان از سهراب شهید ثالث و دشنه، زیر پوست شب، کندو از فریدون گله و خلاصه دهها فیلم دیگر از کارگردانانی چون هژیر داریوش، بیضایی، شجاع زاده، مهرجویی و... میرفت که سینمای دولتی را بی اعتبار کند و آنچنان هم توانست تأثیر گذاری کند که خودش را به کانون پرورش و یا کانال دو تلویزیون ملی تحمیل کند و همچنین در عرصه جهانی هم خود را مطرح کند و در فستیوالهای مختلف با کشورهایی که سابق بسیار طولانی تری از ما در سینما داشتند بر رقابت بپردازد و مطرح باشد. در سینمای موج نو ایران و عبارتی متحول ایران، دوربینها هرچا که خواستند رفتند و فیلمبرداری کردند و شاه هم زورش نرسید تا جلودارشان شود،



همچنین جا دارد که در اینجا یاد و تجلیلی هم داشته باشیم از سهراب شهید ثالث که بجای اینکه قصه زندگی مردم را بیاورد جلوی دوربین، دوربین را برد به دورن زندگی مردم با همان سکوتها و سکونهای موجود در یک زندگی عادی اکثریت مردم ایران و یا فریدون گله در دشنه یا زیر پوست شب و یا کندو بیانی جامع داشت از عصیان زدگی و عصبانیت های مردم در عصر حکومت بدون صبح پهلوی، که امیدوارم از این پس و در این رسانه فرصت آنرا داشته باشیم تا به تک تک فیلمهای اواسط دهه چهل تا قبل از انقلاب ضد سلطنتی بپردازیم.

زن در سینمای متحول ایران نقش گرفت و بعنوان شخصیت فیلم مطرح شد زیرا که زن فیلم‌فارسی فقط بعنوان ابزار و یا چاشنی و یا عنصری مصرفی نشان داده میشد تا باعث فروش بیشتر فیلم شود و بیشتر مکمل مرد فیلم محسوب شده و دیدیم که در فیلم کوچه مردها، علی بلبل در مقابل سربراه شدن رفیقش، نامزدش که همان زن فیلم بود را پیشکش میکند و یا زن فیلم‌فارسی بقول ظهوری ویتامی سکس فیلم بود و صدها نمونه را میتوان در سینمای دولتی از این نوع را معرفی کرد، ولی زن برهنه تا ظهر با سرعت



سینما و اگر واضحت‌تر بخواهم بگویم که تاریخ مصرفش برای حکومت به نوعی تمام شده بود.

من در نوشته‌های قبلی ام اطمینان دادم که نگرانی برخی در این رابطه، بیمورد بوده و حکومت اسلامی ضد هنر، بزودی فکری خواهد کرد و سازمان دیگری را بوجود خواهد آورد و چقدر خوشحال شدم که روسیاه حکومت ضد هنر اسلامی یکبار هم که شده ما را رو سفید کرد و بعد از دو یا سه هفته از تعطیلی و انحلال خانه سینما، با نام دیگر ولی بهمان منظور کانون دیگری را بوجود آورده و واماندگانی چون سعید راد و فرهاد آنیش و سعید کنگرانی و... در استخوانبندی این سازمان قرار داده و احیاناً اگر محمد استاد محمد هم در بستر بیماری نبود! او هم در مراسم حضوری فعال و چشمگیر میافت.

سازمان تازه تأسیس شده به قطع در آینده ای بسیار نزدیک با سینماگرانی که اکنون در خارجه بسر میبرند مثل بهروز وثوقی و آغداشلو و با توزیع و حتی علامه زاده پل ارتباطی خواهد زد و... آنها را هم جذب سینمای ایران نموده که البته جناب وثوقی با بازی در فیلم قبادی در ترکیه بنوعی بله را به سینمای فعلی ایران گفته است.

ادامه دارد...

ساخته‌ی خسرو هریتاش و یازن دشنه ساخته‌ی فریدون گله و یازن هشتمین روز هفته ساخته‌ی خسرو شجاع زاده و یا بیتای هژیر داریوش و دهها مورد دیگر البته بغیر از فیلمهای مسعود کیمیایی زن خود را داشت، همانطور که در جامعه و پروسه تولید جامعه نقش ایفا می‌نمود. البته بنوبه خود و در جای خود به ساخته‌های مسعود کیمیایی در این خصوص بعداً هم خواهیم پرداخت.

بعد از انقلاب و جمهوری اسلامی ضد هنر گونئی واقف بود که سینمای مستقل ایران میتواند چه بلایی بر سرش بیاورد و بخوبی تجربه دهه ۵۰ شاه را داشت. از اینرو بود که در دو جبهه فعال شد تا سینمای مستقل ایران را در مهار خودش قرار دهد. یکی بازجوها و عوامل مورد اطمینان خودش را به آموزش و فراگیری سینما گمارد؛ مثل مخملباف و حمید خیرالدین و... سپس توانست تعدادی از آدمهای گذشته را مثل کیارستمی، فرمان آرا و ... خریده و بخدمت بگیرد و چند سالی بعد از انقلاب با تأسیس خانه سینما تمام امیدهای سینماگران پیشرو که در سینمای ایران مانده بودند را به یأس مبدل ساخت. عده ای از آنها مثل فریدون گله، هریتاش و... در حسرت ساختن حتی یک فیلم بعد از انقلاب ماندند و چشم از جهان فرو بستند و کسانی چون امیر نادری ها و... نه تنها فیلمهایشان اکران نشد، بلکه تحت پیگردهای قانونی هم قرار گرفتند و راهی

تبعید شدند و بدین شکل

سهراب شهید ثالث هم در غربت چشم از جهان فرو بست.

خانه سینما بوجود آمده بود تا کار همان سندیکای سینماگران در زمان شاه را انجام دهد و حواس اش هم خیلی به این بود که مبادا کسی از ناخودبها در جمعشان نفوذ کند.

در دوران تجربه‌ی اصلاحات و دوم خرداد، آگاهانه، با کنترل و مراقبت تورهای اختناق در سینما کمی شل شد و دیدیم که آن آتش زیر خاکستر بیکیاره زبانه کشید که بلافاصله در همان دوران خاتمی مهارش کردند و زمینه یک سینمای صد در صد دولتی و اسلامی را پایه ریزی کردند.

خب خانه سینما کار خودش را کرده بود و دیگر حرفی نداشت و کاری نمیتوانست بکند آنهم در رابطه با مهار



گفتگو با هم: قسمت ۲

نوشته: فرانسس تولوسکورپی - ترجمه: حمید قربانی

ملاقاتها ساکت بود و اصلن به دور و بر بی توجه، مثل اینکه چیزی از گفته ها را نمی شنید. کارکنان همه بخش ها درباره مشکلات خود صحبت کردند. در این جلسه هم راجع به مسائل و مشکلات با مدیریت و هم مشکلات بین قسمت های گوناگون یعنی بین خودمان، صحبت شد. ما مقداری از مشکلات بین خودمان را حل و فصل کردیم و اطلاع پیدا کردیم که چه مسائل و مشکلاتی داریم که باید برای حل آنها چاره اندیشی کنیم.

هنگامی که به محل کار رسیدیم، مثل اینکه جمعیتی که در آن دیدار بودند، همدیگر را زمان طولانی است که ملاقات نکرده اند، خیلی با خوشحالی سلام و احوال پرسی شد.

جلسه رسمی شروع شد. رئیس دستور جلسه را پیش برد و سپس جشن شروع شد. آنجا آن شخص که ساعتی استخدام بود، جلوتر از همه شروع به صحبت کرد و از همه دخالتگرتر بود. برای من غیر منتظره بود و من با خود اندیشیدم من در باره او درست قضاوت نکرده بودم. او بیشتر سؤال می کرد و به مشکلات دیگران علاقه نشان می داد، خلاصه چنین بود که سنگی را غیر منتظره شکافته و شکسته باشی. او در برخی مواقع کسی بود که در برابر دلایل رئیس با استدلال صحبت می کرد. رئیس رستوران از تغییر جو کاملن غافلگیر و شوکه شده بود. همه سؤال می کردند و مشکلات را طرح می نمودند. آنها در پی جواب و راه حل بودند. دیگر کسی در وسط حرف همکار خود، نمی پرید و پوزخند نمی زد. دیگران خیلی جدی به پشتیبانی بر می خواستند و نشان می دادند که مشکل، مشکل همه است. رئیس شرایط را پس دید و با خیلی از درخواست ها موافقت کرد. برای ما این جلسه از آن جلساتی نبود که ما دور زده شده باشیم و کسی ما را به حساب نیاورده باشد، بلکه برعکس خیلی دخالتگر بودیم و همه یک صدا شده بودیم.

شاید که، بتوان در یک عبارت کوتاه چنین گفت: به نظر می رسید که ما بیشتر از هر چیز یک گروه بهم پیوسته هستیم و نه افراد ی تنها، جدا از هم و نا امید و مستأصل شده. ملاقاتهای قبل از جلسات با مسئولین فقط برای این مفید نبودند که ما در جلسات عمومی مسائل خود را مطرح می کردیم و با هم صحبت می کردیم، بلکه مهمتر از همه چیز، نتیجه این شد که روابط بین ما کاملن دیگرگون شود. کسی در باره همکار خود شرارت به خرج نمی داد. کسی به کسی ساکت باش دیگر نمی گفت. در هر جلسه ای افراد جدیدی پا به جلو می گذاشتند و آنهایی که قبلن دخالتگر بودند، خیلی با جرئت تر شده و در جمع با شور و شوق شرکت می کردند و جو را با سئوالات و صحبت های منطقی خود بیشتر دلچسب می نمودند. سنگ انتظار شکسته شده بود.

استراحت برای - گرگان هار

کاروسالی - تولیدات نان

استراحت؟ باندها در چرخش مداوم در دو نوبت با یک استراحت برای صحبانه، در حرکت هستند. کار در کنار چرخ تولید این چنین سنگین و یکنواخت است. چنین مشاغلی می توانند بدون فاجعه و صدمه دیدگی نیز باشند اگر که گاه گاهی یک استراحت و آرامشی داشته باشید. امروز می خواهم در مورد چنین اوضاعی برای شما

ترجمه دو داستان دیگر این کتاب را ملاحظه میکنید که در شماره پیش قسمتی از آنرا نیز آورده بودیم و ادامه خواهد داشت.

سنگ به طور غیر منتظره شکسته می شود!

آشپزخانه رستوران

جلسات عمومی رستورانی که من آنجا کار می کردم، معمولن یک نواخت و کسل کننده بودند و این چنین برگزار می شد، مدیر رستوران برنامه هایش را ارائه می داد و انتظاراتی که داشت در میان می گذاشت. ما نیز گوش می دادیم، اصلن بحثی بین ما در نمی گرفت، نه قبل و نه در هنگام جلسه، مثل اینکه ما خواسته ای و مشکلی نداریم. همیشه مدیریت با رضایت برنامه ها و انتظارات خود را مطرح و ختم جلسات را اعلام می کرد و ما کارکنان بدون حرفی برای گفتن از هم دیگر خدا حافظی می کردیم. ما اصلن به حساب نمی آمدیم. اوضاع ما به این منوال، به شکل عادی پیش میرفت و خسته کننده بود. اگر یکی از کارکنان جرئت می کرد که خواسته ای و یا مشکلی را طرح کند، از طرف دیگران تحت فشار قرار می گرفت که شما هم چقدر پر حرف و پر توقع هستی. بگذار زودتر جلسه تمام شود و ما سرکار خود برگردیم. این پیشنهاد اغلب از سوی دوست و یا فردی که مدت ها با آن شخص کار کرده بود، طرح میشد. او هم ساکت می شد. در روزهای هفته نیز هر کدام وظیفه خود را انجام می دادیم. درست مثل این بود که هر کدام از ما همان روز استخدام شده و اصلن یکدیگر را نمی شناختیم. اوضاع با چنین روالی می گذشت تا اینکه یک بار که مسئول مثل همیشه خیلی دیر دعوت به جلسه کرد. من خیلی ناراحت شده و گفتم، ما که در کف هستیم و همه زحمت را می کشیم، مثل اینکه انسان نیستیم و اصلن به حساب نمی آئیم. کسی از ما نمی پرسد که آیا شما خواسته ای و مشکلی دارید. اصلن چرا ما خودمان نباید قبل از جلسه با مسئول با یکدیگر قهوه ای بنوشیم و صحبتی داشته باشیم؟

چند روز بعد یکی از همکاران (آشپز) به من تلفن زده و دعوت به قهوه نوشیدن یک ساعت قبل از جلسه رسمی کرد. من متعجب شده و پرسیدم که این تصمیم را چه کسی گرفته است؟ او چنین جواب داد: "البته این شما بودید که گفتید بهتر بود که ما جلسه ای می داشتیم. من این جلسه را در جواب به خواست شما ترتیب دادم."

همه کارکنان یعنی آشپزها و سرو کننده ها در جلسه قهوه خوری حضور بهم رساندند. همه شاد بودند و بنظر میرسید خواستهایی هم دارند. مثل این بود، انسان حرفی داشته ولی فرصت بیان آنرا نیافته است و حالا آمده است که آنرا بیان کند. همه کسانی که آنجا بودند، تقریباً آنهایی بودند که من انتظار داشتم، باشند، غیر از یکی: یک آشپز جدید بود که بطور ساعتی کار میکرد. من واقعن متعجب شدم که او هم آمده بود. کسی که همیشه چون یک سنگ ساکت می نشست و هیچگاه با او نمی شد در باره کار و محل کار صحبتی داشت. او خیلی ماهرانه صحبت را عوض می کرد. معمولن صحبت را به فوتبال می کشاند. او به گفته خود، کسی بود که در یک جای دیگر هم کار می کرد تا پول و پلی جور کرده و به جایی مسافرت کند و در جای دیگری کار جدیدی را آغاز نماید. او در همه



در ۱۰ دقیقه می توانستیم با عجله و با کمری فوز کرده خود را به اتاق نهار خوری برسانیم. گرچه آن در چنین صبح زودی باز نبود، ولی بریتا مهربانانه در را بروی ما باز می کرد. بیست نفر در صف می ایستادند و یکی بعد از دیگری قوز کرده خود را به اتاق می رساند و قهوه و چایی می نوشید و با لقمه نیمه جویده در دهان برمی گشتند سر کار. در دم سالن کار و در پائین سرپرست ما محسن، با ساعت موچی در دست می ایستاد و خیلی از مواقع با گلایه می گفت: ۱۲ دقیقه گذشت، زود بروید سرکارتان! هر صبح موقع کار او بود که روی پله پائین ایستاده و به ما یادآوری می نمود. بیچاره از این می ترسید که مورد بازخواست پیگا و کنیدا قرار گیرد. او ما را تهدید می کرد اگر سر وقت حاضر نشویم شرکت در آینده بطور حتم، این مدت استراحت را پس خواهد گرفت. برخی ها جرئت بالا آمدن و صبحانه خوردن را نداشتند.

اما، یک صبح، سالن غذا خوری باز بود. بر تابلویی نوشته شده بود که شرکت دعوت به صبحانه یارانه ای نموده است. صبحانه مفصل و نصف قیمت بود. روی میز غذاخوری آشپزخانه آش، حبوبات، تخم مرغ، ساندویچ آماده، قهوه و یا چای. بریتا برای ما تعریف کرد که پیگا با یک غذا شناس و محقق در امور تغذیه صحبت کرده است و او گفته است که اگر کارگران خوب تغذیه شوند، صبحانه خوب و واقعی بخورند، تولیدات اولن افزایش پیدا می کند و دومن جنس اعلاء تولید می کنند و نفع زیادتری نصیب شرکت می کنند. این چنین که روی پله ها به صف ایستاده بودیم و هر کدام با دو ساندویچ نسبتا بزرگ، چای یا قهوه و آش و حبوبات خشک در شیر مخلوط شده و با خنده شوخی در حلقوم مان ریختیم و به پائین به محل کارمان خزیدیم. بیچاره محسن همان جای سابق با همان نگاه به ساعت اش و اینکه: **۱۳ دقیقه تلف شد.**

ما دو باره به نزد رئیس (پیگا) رفته و گفتیم که نه کارگر و نه سرکارگر با شکم خالی و معده زخمی قادر است که برای شرکت در طولانی مدت مفید باشد. او گیج شد. شما تقاضا پشت تقاضا مطرح می کنید. هر روز بیشتر از قبل درخواست دارید، من نمی دانم که دیگر چه باید بکنم؟ او چنین فکر می کرد و واقعا هم او درست می گفت و ما همان کار را می کردیم. این در دهه ۱۹۸۰ بود که چنین اتفاق می افتاد. موقعی بود که ما کارگران هنوز دولت رفاه خود را تا آن حد با شرایط بحرانی دهه نود روبرو نساخته بودیم. در هر صورت این بار هم ما موفق شدیم و ۲۰ دقیقه استراحت برای صبحانه گرفتیم.

اکنون ما از هر چیزی امکانی بدست می آوردیم. تا اینکه حتی مرثا و السا نیز به این نتیجه رسیدند، جهان نابود و زیرو رو نشد که ما دهان مان را باز کردیم. ما به این فکر کردیم که ما می توانیم همه دستمزدمان را دریافت کنیم، بدون اینکه وقت اضافه برای جارو و نظافت کردن محل کار بعد از کار روزانه و قبل از رفتن به خانه صرف کنیم. ما این پیشنهاد را نزد پیگا و کنیدا بردیم، و اما آنها خیلی جدی و مصمم گفتند، نه! پس ما هم کم کاری را آغاز کردیم طوری که هیچگاه در موقع مناسب جنس آماده نمی شد. جعبه های نان سر موقع آماده نشد و راننده ها شروع به اعتراض کردند. ما به خواستمان رسیدیم و دو باره سرعت تولید را بالا بردیم. با استفاده از زمان استراحت و صحبت کردن با یکدیگر ما چنین مبارزاتی را پیش برده و به نتیجه رساندیم.

یک روز هنگامی که نشسته و بحث می کردیم، کنیدا درب اتاق سیگار را باز کرد و آمد تو. او سرخ شده بود. این جا چه می گذرد؟

تعریف کنم، اما من تصور می کنم که هیچ کدام از ما ۲۰ نفر که در آنجا کار می کردیم، فکر نمی کردیم تا آنجا می توانستیم، پیش برویم. ما فقط این را می دانستیم که کنار باندها ایستادن خیلی طولانی است و خوب انسان احتیاج به دستشوئی رفتن و پکی به سیگار زدن پیدا می کند.

خواست ۵ دقیقه استراحت در ساعت را شنیده بودم، با دیگران در این باره صحبت کردم. اما این فکر خام بود و چنین پیشنهادی غیر عملی به نظر میرسید، همه ما فکر میکردیم غیر ممکن و طرحش مشکلاتی را به بار خواهد آورد. من که تازه استخدام شده بودم باید دهانم را می بستم. هنگام استراحت غذا یکی از همکارانمان السا روی کرد به من و گفت: عروس کوچولو، اگر ما باندها را رها کنیم، راننده ها باید انتظار بکشند و چنین کاری شدنی نیست. آیا شما اولسون را به یاد می آورید که از همه چیز شکایت داشت و می خواست همه چیز را تغییر دهد؟ او مجبور شد که به کارش خاتمه دهد و چه خوب و جالب شد. و یک نگاه چپ چپ به من انداخت که ببیند، هضم کردم و یا نه.

من تنها نبودم که ترجیح می دادم اگر می شد استراحتی در وسط کار گاه گاهی داشته باشیم. چند نفر دیگر هم مانند جون، اوا و گونیا و پسران فنلاندی هم بودند که مانند من فکر می کردند. اما مدت چند ماهی طول کشید تا ما توانستیم با یکدیگر آشنا شده و بتوانیم با هم صحبت کنیم. اینکه تصمیم گرفته شد به زمانی برمی گردد که مارتا هم تصدیق کرد که برای یک زن واقعا مشکل است که چنین جعبه های سنگینی را با مثانه پر حمل کند. او اشاره کرد که انسان هیچگونه پاداش و قدردانی هم برای چنین فداکاریهایی دریافت نمی کند.

آنگاه ما متحد شدیم که نزد مسئولین رفته و درخواست هر ساعت یک بار باندها از حرکت باز داشتن را مطرح کنیم. من، اوا و جون بعنوان نماینده انتخاب شدیم که برای صحبت با پیگا و کنیدا که مسئولین بودند، رفته و این درخواست را مطرح کنیم. نخست آنها اصلن از پیشنهاد ما خوش شان نیامد. اما ما مصمم بودیم. ما دو باره به آنها یاد آوری نمودیم که همه کارگران کنار چرخ های تولید توافق کرده اند. و دیگر اینکه شاید ما فعالتر بشویم هنگامی که ما استراحت داشته باشیم. پس آنها پیشنهاد ما را پذیرفتند. ما ۵ دقیقه استراحت را در هر ساعت گرفتیم.

ما به دستشویی رفته و پکی به سیگار زدیم! ما از این فرصت ۵ دقیقه ای که همه با هم بودیم استفاده نموده و با هم صحبت می کردیم. اگر چه ۵ دقیقه بود ولی ما وقت پیدا کردیم که شرایط محیط کار را کمی بیشتر حلاجی کنیم. بحث های طولانی را در استراحت های متمادی پی می گرفتیم. ما جمع می شدیم در اتاق سیگار و با هم در باره مسائل و مشکلات صحبت و بحث می کردیم. ما این قدر این بحث ها را ادامه می دادیم تا اینکه دیگر موقع تصمیم گیری فرامی رسید. ما خواست های خود را که دسته جمعی تصمیم گرفته بودیم را با مسئولین طرح می کردیم. بعنوان نمونه ما در باره این مشکل بحث کردیم. کار ما ساعت ۴ صبح شروع می شد. بدین علت خیلی ها صبحانه در خانه نمی خوردند. ساعت ۳ بعد از نصف شب، معده خوابیده است و برای بلعیدن آمادگی ندارد. و اما، بعد از چند ساعت کار بیدار می شد و احساس گرسنگی به ما دست می داد. ما در خواست کردیم که اولین استراحت روزانه باید ۱۰ دقیقه باشد که ما فرصت خوردن صبحانه را داشته باشیم. در عوض ما باید یکساعت و نیم قبل و یک ساعت و نیم بعد کار می کردیم.

خوانده شده بود. گنیدا درست مثل دفعه قبل در باره استراحت ها صحبت کرده بود. در این موقع هاری صحبت او را قطع می کند و مطرح می کند بر طبق پاراگراف ۱۱ قانون تصمیم گرفتن، این سئوالی بحث انگیز است و باید در باره اش بحث گردد. همه فکر کردند که چه خوب شد. او تعریف کرد که بعد از آن بمدت چند هفته ای هیچ اتفاقی نیفتاد. کار به روال سابق و طبیعی پیش می رفت. پس از مدتی دو باره هاری به سالن تولید و پهلوی چرخ های تولید برگشت، او با ناراحتی مطرح کرد که چه بد بختی! شرکت خواسته است که زمان استراحت های بین کاری را بگیرد. آنها بهیچ توافقی در محل کار نرسیده اند. بحث ها به نکات پیچیده زیادی برخورد کرده اند. و اما، او پیشنهاد داده است که باید روی مسئله در مرکز اتحادیه صحبت گردد. هاری آنرا به اطلاع نماینده ما در اتحادیه رسانده است. با وجود اینکه در مرکز نیز آنها بهیچ توافقی نرسیده اند، شرکت اجازه یافته است که مسئله را با میل خود حل کند. در آن موقع نماینده اتحادیه گفته است که باید کوششی نمود و به توافقی رسید. بعد از آن معلوم می شود که توافق بدین معنی بوده است که شرکت همان کاری که می خواهد میتواند به پیش ببرد. او گفت، بله انسان زمانی که حلقه را از دست می دهد، نمی تواند زنجیر را نگه دارد. اگر چه من هم نمی توانستم کاری انجام دهم، در این صورت برای من خیلی سنگین بود که هنگامی این اتفاق افتاد که من نبودم.

هفته بعد چند نفر از کارگران بعلت مریضی سر کار نیامدند. امدادگران به جای آنها، کنار چرخ تولید کار می کردند، استراحت بی استراحت، دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه بدون استراحت گذشت. در روز ۵ شنبه یکی از امدادگران کنار ماشین بود و دیگری، توی سالن می گشت و یکی بعد از دیگری تعویض می شدند. در روز جمعه باز دو تا کنار ماشین ها ایستاده بودند. من و او تصمیم گرفتیم که باید کاری کرد. من گفتم، آیا ما می ترسیم؟ او در جواب من گفت: من بیشتر از هر چیز از این می ترسم که اگر ما کاری انجام ندهیم چه اتفاقی خواهد افتاد؟ دفعه بعد آنها از ما چه دستاوردی را پس می گیرند؟ پس، ما یک کاغذ لیست کهنه را پیدا کرده و پشت آن نوشتیم: دیدار در اتاق سیگار، ساعت ۶. کاغذ را در جعبه ای گذاشتیم و جعبه را روی ریل تولید قرار دادیم. بدین وسیله جعبه ایستگاه بعد از ایستگاه گشت و همه از ملاقات و زمان اش اطلاع حاصل کردند. سر ساعت ۶ صبح من و او ریل را ترک کردیم. از هر ایستگاهی که گذشتیم، آنها نیز باند تولید را ترک کردند و ما را همراهی نمودند. از قسمت های دیگر و کنار باندها نیز همه آمدند. ما در اتاق سیگار جمع شدیم.

خیلی ها افسوس میخوردند از اینکه استراحت های مشترکمان را از دست داده بودیم، و خیلی شاک و عصبانی بودند. ما برای کارکنان جدید تعریف کردیم که قبلاً اوضاع چگونه بود. ناگهان محسن دم در ظاهر شد. او نفس نفس می زد و کاغذ ما را در دست داشت. چه کسی این را نوشته است؟ هیچ کس جواب داد. آنگاه او دو باره ناپدید شد. ما خیلی زود در این باره تصمیم گرفتیم. ما کاغذی را برداشته و روی آن نوشتیم که از همین الان ما چون گذشته استراحت هایمان را برگزار می کنیم. همه امضاء کردند، تازه استخدام شده گان همچنین. ما توافق کردیم که اگر مسئولین این باره کسی را بازخواست کرد، فقط دوستانه لبخند بزنیم. سپس ما به کنار ریل ها برگشتیم. برگه را به محسن دادیم و به کارمان مشغول شدیم. محسن هم فوراً تلفن پشت تلفن. با سرعت پیگا و گنیدا خود را به

ما استراحت داریم. چه کسی به شما قول داده است که در زمان کار ملاقات داشته باشید؟ آیا ما حق نداریم که در زمان استراحتمان با هم صحبت کنیم؟ در این موقع درب را دو باره بهم زد و بیرون رفت. روز بعد همه ما از طرف پیگاه و گنیدا برای یک ملاقات به اتاق غذاخوری فراخوانده شدیم. گنیدا قدری در باره تولید و توزیع صحبت نمود. من به صحبت ها زیاد گوش نمی دادم. من حامله بودم و در گوشه ای نشسته و به لگد زدن انسان درون شکم فکر می کردم. اما شنیدم که گنیدا واقعاً چه گفته بود. بله، آنها فکر کرده بودند که زمان استراحت های مشترک ما را از بین برده و دو نفر نگهبان و یا به قولی بازرس بگمارند که در سالن تولید حرکت نمایند و هر کس را به تنهایی برای استراحت بفرستند.

من و جون یک نگاه چپ چپ بهمیدگر انداختیم. استراحت دهنده گان می دانند که چگونه ما کار می کنیم. این کار چنین پیش نمی رود. استراحت دهنده گان در کنار ماشین ها هستند. هنگامی که کارگران کار میکنند. استراحت دهنده گان نیز کار می کردند و هیچ استراحتی داده نمی شد. و اگر نیز استراحتی باشد که همه با هم نمی توانند داشته باشند. این درست همان چیزی بود که آنها در باره اش نقشه ریخته بودند. استراحت های مشترک ما را قوی کرده بودند. آنها می خواستند همان قدرت را از ما بگیرند.

من در آن زمان سخنگوی اتحادیه در محل کار بودم. پس فکر کردم که باید چیزی بگویم. من دستم را بلند کردم. گنیدا آنرا ندید. او اکنون در باره چیز دیگری صحبت می کرد. پیگا که نقش آموزش دهنده کارکنان را داشت، دست بلند کردن مرا دید. او مطرح کرد: مثل اینکه کسی می خواهد چیزی ببرد. من گفتم: این ارزش ندارد که شما اختلال در وقت استراحت ما ایجاد نمایید. همه بر گشتند به من نگاه کردند و بهم دیگر خندیدند. باز همه سرشان را به طرف گنیدا بر گردانند. او لحظه ای ساکت شد. سپس دو باره در باره استراحت ها صحبت کرد و مفید بودن بازرسها را دو باره گوش زد کرد. ما فقط خندیدیم. او کوشش دیگری کرد. هیچکس چیزی نگفت و اما دوتا از دخترها خنده ای در گلو نمودند. آن موقع بود که کسی نتوانست جلوی خندیدن خویش را بگیرد. با وجودی که مرثا که در صف جلو ایستاده بود، برگشت به ما نگاه کرد. پیگا از اینکه ملاقات خیلی مفید و نتیجه دهنده بوده است، تشکر کرد. اکنون باید به سر کارهای مان برگشته و تولید را دو باره شروع کنیم که زندگی همه ما به آن بستگی دارد، او چنین گفت. ما رفتیم. هیچ چیز دیگری در باره رها کننده نشنیدیم. ما همان ۵ دقیقه خود را به طور معمولی داشتیم.

بعد از دو ماهی که از آن ملاقات گذشته بود پاتریک به دنیا آمد و من مرخصی بعد از زایمان گرفتم. زمانی که پاتریک ۵ ماهه شد، شریک زندگی من (بابای پاتریک) مرخصی گرفت و من دو باره به سرکار برگشتم. دو باره به سرکار برگشتن برایم جالب بود با وجود اینکه چندتا از دوستانم به کارشان پایان داده بودند. از جمله یکی از آنها جون بود. السا بازنشستگی قبل از موعد گرفته بود. کارگران جدیدی به جای آنها استخدام شده بودند. استراحت های مشترک را فسخ کرده بودند. دو بازرس را گذاشته بودند که در سالن قدم بزنند و یکی یکی کارکنان را برای استراحت و خوردن می فرستادند.

من و او پهلوی یکدیگر کنار چرخ تولید ایستاده بودیم. او برایم تعریف کرد که چه تغییراتی اتفاق افتاده است. آنها دو باره نزد پیگا فراخوانده شده بودند. این دفعه هاری رئیس کلوب اتحادیه فرا



سالن تولید رساندند. ما ساکت با لبخندی بر لب ایستادیم. ما چون یک گله گرگ هار به نظر می رسیدیم. پیگا و گنیدا حالشان قابل توصیف نیست، باید می دید تا می فهمید که چه میکشیدند، آنها لحظاتی با نفرت و لرز این طرف و آن طرف گشتند و پس از آن گم شدند.

هیچ کس از این پس هنگامی که هر ساعت ۵ دقیقه چرخ تولید را ترک می کردیم، جرنت چیزی گفتن نداشت. محسن با چهره در هم رفته چندین تلفن زد و اما هیچ کدام از مسئولین دیگر پائین نیامدند.

هاری هم آمد و قدمی زد و با ناراحتی به ما نگاه کرد، ولی در موقع رفتن بعلافت بدرد دستی تکان داد.

بعد از آن استراحت هایمان را داریم، برای من اما، ارزش این بیشتر از یک لیوان قهوه نوشیدن در اتاق سیگار است. این خیلی پر بهاتر از گفتن کلمه زیبای طبقه کارگزارزشمند است، می باشد.

این ترس و نیروی ما را به یاد می آورد. ما انسان هستیم و در مواقع لزوم می توانیم گرگان هار نیز باشیم.



سربداران در آمل شروین رها

در روستاها مخاطب داشت. اما دفاع از لیبرالها و بنی صدر و چسبیدن به سیاست آنها و شرکت در جنگ ارتجاعی ایران و عراق آن سیاستی بود که با هیچ درجه از انقلابیگری یک سازمان چپ نمی گنجید. ضمن شرکت در فعالیت های سازمان در تظاهرات سال شصت و برگزاری روز کارگر و نیز فعالیت در حوزه کارگری جنوب تهران، اما سیاست های دنباله روانه اتحادیه از بورژوازی برای من مدتها بود زیر سوال رفته بود و می بایست جوابی برایش پیدا می کردم. سراغ تئوری دو نیمه (نیمه فنودال - نیمه مستعمره) رفتم و سعی کردم با مطالعه (فکر کنم نوشته هایی از لنین، مائو و نیز جزئی، احمد زاده، حمید مومنی و پویا را خواندم) خود را به رد این تئوری قانع کنم. البته عده دیگری از رفقای سازمان نیز به این رسیده بودند و این تناقضات را در اتحادیه کمونیستها تشخیص داده بودند. ما دیگر نخواستیم با این سیاست ها تعریف شویم که از طرفی در قالب سازمان چپ هستیم و در عمل دنبال سیاست های بورژوازی افتاده ایم و لذا از اتحادیه کناره گیری کردیم. اختلافات همانوقت در سازمان بالاگرفته بود و اکثریت آن گویا به خلق قیام رسیده بود. ایجاد گروه سربداران و اعزام به آمل برای خلق قیام «ضد کودتای رژیم» هر چند به سبک مسلحانه اما در واقع ادامه همان سیاستی بود که مردم را به دفاع از لیبرالها در مقابل حزب جمهوری اسلامی فرا می خواند و این فراخوان متأسفانه به بهای جانباختن عده زیادی از انقلابیون شریفی بود که در آرمانخواهی آنها برای تحقق سوسیالیسم تردیدی نبود. این فراخوان اگرچه جنبش توده ای در کردستان گره می خورد در همان بستر عمومی چپ انقلابی پنجاه و هفت در ایران قابل تفسیر بود ولی «خلق قیام» در آمل خود کشتی سیاسی بیش نبود. یاد همه انقلابیون فراموش ناشدنی است.

نسل ما پس از ایام با شکوه بهمن پنجاه و هفت و جاروب کردن بساط سلطنت، سالهای سیاه حاکمیت جمهوری اسلامی راهم تجربه کرده است. سال شصت غروب یک روز سرد زمستانی از کارگاه پیراشکی پزی اکبر آقا به اطاقم در اطراف میدان فلاح تهران برگشتم. ابتدا بساط چای و شام را آماده کردم و مثل همیشه پیچ رادیو را چرخاندم که تیتراخبار را گوش دهم که در خبرها، به دل نگرانی که از مدتها قبل ذهن مرا بخود مشغول کرده بود و در هنگام جابجا کردن تخته های خمیر پیراشکی و حمل گونی های سنگین آرد کارگاه اکبر آقا هر لحظه به سراغم می آمد، برخوردم: «ضد انقلاب در آمل تار و مار شد». همان لحظه ذهنم از اطاق، رادیو و هرآنچه در آن بود خارج شد و به سراغ چهره رفقای صادق و انقلابی که دیگر در میان ما نیستند رفت. توهمی به دروغ بودن اخبار و رسانه های جمهوری اسلامی نداشتم، اما در رابطه با آمل و سربداران احساس می گفتم که بی شک برای رفقایم اتفاقی افتاده است. غرق در لحظاتی شدم که با رفقایم بودم و در کنار آنها از این روستا به آن روستای کردستان گشت سیاسی می زدیم. لحظاتی که زیر نور ستارگان تا صبح بیدار می ماندیم و به طرح و سازماندهی می پرداختیم. سر سفره مردم روستا ها می نشستیم و با آنها گپ می زدیم و بعدش در محوطه روستا یا مسجد روستا برای آنها صحبت می کردیم. در جلسات سیاسی خودمان به بحث و تبادل نظر می پرداختیم و در ساعات آموزش نظامی تمرین می کردیم. رفقای عزیز و فراموش ناشدنی جدا از صداقت و شهامت که خصلت مشترک همگی شده بود هر کدام در عین حال توانایی خاص خود را داشتند. مدتی آن تی همیشه ذهنش با ساخت انواع مواد منفجره مشغول بود و توانایی بالایی در تهیه آن داشت. کاک اسماعیل و کاک محمد دو برادر دو قلو که نه تنها از لحاظ شباهت چهره تفکیکشان از هم سخت بود بلکه از لحاظ توانایی نیز بسیار به هم شبیه بودند، در تبلیغ سیاسی و کار توده ای و نیز سازماندهی پتانسیل بالایی داشتند. اصغر، جلال و سحر عزیز که در قاطعیت و دوست داشتن چیزی کم نداشتند. مراد و مصطفی نظامی، شکرالله، ناصر و سیامک، رضا و قادرو دهها انقلابی دیگر در ذهنم حک شد.

سازمان اتحادیه کمونیست ها مثل اکثر سازمانهای چپ انقلابی در جریان انقلاب پنجاه و هفت متشکل از انسانهای شریفی بود که برای آزادی و رفاه و ایجاد جامعه ای انسانی مبارزه می کردند و تصور می کردند عملکردشان در خدمت سوسیالیسم است. دو سال و نیم در کنار این رفقا بودم و آنگاه از آن خط کناره گیری کردم. در کردستان بدرستی از رد و بند حزب دموکرات با رژیم برای مردم می گفتیم، از این که فرماندهان نیروی پیشمرگ این حزب در کنار فنودالها بودند و با آنها تداعی می شدند. از اینکه مسئله ملی برای آنها چیزی جز حاکمیت سیاسی طبقات دارا در کردستان نبود. این تبلیغات هم از لحاظ طبقاتی معنا داشت و هم در میان مردم زحمتکش



آتش خشم فقر و گرسنگی را بیافروزد!



کانون سوسیالیست‌های کارگری
نشریه کارگر سوسیالیست
شماره ۳

www.socialistworkers.blogspot.com